نقد اندیشه مطلق

(ذهن الهی)

*****

THE CRITIC OF ABSOLUTE MIND

استاد علی اکبر خانجانی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : **نقد اندیشه مطلق**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : 1388**ه .ش**

تعداد صفحات : 28

بسم اللّه المطلق

۱- مبدأ و محور هر مقاله و رساله ای که آغاز به نوشتن کرده ام این بوده است که "براستی اندیشیدن چیست". یعنی در هر موضوعی از اندیشه من خود ذات اندیشیدن را اندیشیده ام و هر بار بمانند کسی که برای نخستین بار است که به این موضوع می اندیشد و لذا همه آثارم دارای روح واحدی است و هر موضوع به خود اندیشه آدمی باز می گردد و این یعنی عرفانی اندیشیدن و بکر اندیشیدن . و لذا هر موضوع واحدی هر بار که به اندیشه می آید معنائی تازه و بکر می یابد .

۲- و امّا این چندمین بار است که می خواهم خود اندیشیدن را بیندیشم به گونه ای دگر که البته هنوز معلوم نیست چگونه است.

۳- " اندیشه مطلق " یعنی اندیشه ای که هر موضوع دیگری بغیر از خود اندیشیدن را طلاق می دهد تا به ذات اندیشه برسد .

۴- تا آنجا که حضور ذهن دارم تاکنون دو بار به ذات خود اندیشه پرداخته ام و رساله هائی به همین منظور پدید آمده است یکی کتاب " شناخت شناسی " در سال ۱۳۸۰ است و دیگری " پدیده شناسی ذهن " در همین سال ۱۳۸۸. هر یک از این دو به مکاشفات کاملاً بکری انجامید ولی من هنوز راضی نیستم و قصدم اینست که این بار به یاری حق بتوانم انفجاری در ذات اندیشه پدید آورم و در حقیقت مغز خودم را از ذاتش منفجر کنم تا ببینم چیست و کیست آنکه اندیشه نام دارد .

۵- در کتاب "شناخت شناسی" به این امر رسیدیم که معنا حاصل بی معنائی است و اندیشیدن تلاشی برای رهائی از پوچی است و لذا اندیشه های بزرگ حاصل پوچی ها و بی معنائی های بزرگند. یعنی انسان بمیزانی که حیات و هستی خود و جهان و جهانیان را پوچ و بی معنا می یابد به اندیشیدنی بکر و ذاتی تر می پردازد و مکاشفات پدید می آید. یعنی اندیشمندان بزرگ کسانی هستند که همه معانی و مفاهیمی که عامه مردمان بر محور آن زیست می کنند و آنرا می پرستند در نظرشان پوچ است و کذائی.

۶- اندیشمندان اصیل و بکر کسانی هستند که از اندیشه خود راضی نیستند و لذا آنرا مورد تهاجم قرار میدهند.

۷- در کتاب " پدیده شناسی ذهن " نهایتاً معلوم شد که آنکه در ذهن انسان می اندیشد و انسان را وادار می کند تا درباره اش بیندیشد خود خداوند است و لذا ذهنیت آدمی الوهیت اوست. اینست که خودشناسی همان خداشناسی است زیرا خود هر انسانی همان ذهنیت اوست و شناخت ذهن خود منجر به خداشناسی می شود. و این ادعای تازه ای نبود ولی ما در نزد خود به آن رسیدیم بدون آنکه این معنا را پیشاپیش مدنظر داشته باشیم.

۸- برای اندیشیدن درباره اندیشه بایستی همه معانی و باورهای خودی و غیرخودی گذشته را از ذهن خود پاک نمود و با آئینه ای منزه از هر صورت و زنگاری روبرو شد یعنی با عدم ذهن روبرو شد . این عدم ذهن و اندیشه حریمی از مغز است که کارگاه اندیشیدن است . عرش خداست وادی فناست قلمرو خموشی ذهن است و سکون محض . این هسته مرکزی ذهن است یا مغز مغز است یا روح اندیشه .

۹- اندیشیدن همواره اندیشیدن درباره چیزی غیر اندیشه است. و امّا اندیشه دربارۀ خود اندیشه در مرحله نخست اندیشیدن درباره مفاهیمی است که بخود اندیشه تعلق دارد مثل حافظه، معنا، بی معنائی، تضاد، شناخت، خاطره، فراموشی، الهام، ایده و غیره .

۱۰- مفاهیم مذکور حالات و اعمال و صفات و خواص ذهن هستند و نه خود ذهنیت و اندیشه .

۱۱- اندیشه آدمی چند وضعیت کلّی دارد. یکی وضع اندیشه گری اراده ای آنگاه که به عمد درباره چیزی می اندیشد. دیگر آن وضعی است که انسان به عمد نمی خواهد به چیزی فکر کند و ذهن خود را در حال انفعال و استراحت قرار می دهد مثل هنگام خوابیدن. یکی دیگر هم فعالیت خودبخودی و غیرارادی ذهن است مثل رؤیاها و الهامات و خطورات آنی و بی مقدّمه: اندیشه ارادی، اندیشه ساکن و اندیشه خودبخودی یا ناآگاه.

۱۲- وحی الهی درجه ای عالی از اندیشه خودبخودی است همانطور که پیامبر اسلام رؤیاها را بخشی مهم از وحی نامیده است.

۱۳- اندیشه ها از هر نوعی بطور کلی دو ماهیّت دارند: سمعی و بصری! یعنی فهم کردن یا بصورت شنیدن ویژه ای است که در الفاظ و معانی در ذهن پژواک می شوند و شنیده می شوند. و یا تصویری هستند و با دیدن تصاویری مفاهیم و حقایقی را درمی یابیم.

۱۴- پس در حقیقت ذهن آدمی دارای چشم و گوش است و اندیشه ها یا سمعی هستند و یا بصری. و گاه هر دو. و اندیشه های بصری برتر از سمعی می باشند. زیرا هم قدرت تداعی بیشتری دارند و هم قدرت بلاغت و رسائی به غیر. و کاملترین اندیشه ها سمعی – بصری اند .

۱۵- اندیشه های کلامی را گوش بیرونی ما درمی یابند و اندیشه های جمالی را هم چشم بیرونی ما. منتهی از درون. این همان شنیدن و دیدن فعالیتهای ذهن است .

۱۶- بسیاری هستند که چشم و گوش آنها قدرت شنیدن و دیدن فعالیتهای ذهنی شان را ندارد اینان همان گروهی می باشند که در قرآن کریم ذکرشان رفته است که: کورند و کرند و لالند. اینان اصوات و صور بیرونی را درمی یابند ولی صداها و صورتهای ذهنی خود را درک نمی کنند و لذا درباره خود لالند و نمی توانند ادراک ذهنی خود را به زبان آورند و به دیگران برسانند. و لذا میفرماید "کرند و کورند و لالند و بازنمی گردند" یعنی بسوی خودشان رجوع نمی کنند و از ذهن و ادراک خود گریزانند. اینان همان ضالّین هستند و غافلون و اهل نسیان که خود را نمی شناسند زیرا پیامهای ذهن خود را نمی شنوند و نمی بینند. اینان از معرفت نفس بیزارند و از خود بیگانه و گم شده اند . اینان فقط به بیگانگان واکنش نشان می دهند و نسبت بخود بی حس می باشند و گوئی ذهن آنها از کار افتاده و هلاک شده است .

۱۷- همانطور که ذهن آدمی دارای فعالیتهاست دل هم چنین است . همانطور که چشم و گوش انسان قادر به شنیدن و دیدن فعالیتهای ذهن است فعالیتهای دل را هم درمی یابد . و البته شنیدن و دیدن وقایع قلبی مقامی برتر است و ادراکی عالیتر از ادراک ذهن است : معرفت ذهنی و معرفت قلبی !

۱۸- اصوات و تصاویر قلبی بسیار لطیف تر و نامرئی تر و غیبی تر از ذهن است . و این ادراک مربوط به انبیاء و اولیاء وعرفای بزرگ است .

۱۹- ذهن آدمی دریافت کننده دنیاست و جهان طبیعت در آسمان اوّل. و دل آدمی هم دریافت کننده آخرت و وقایع آسمانهای برتر است .

۲۰- و لذا ادراک قلبی همان ادراک وحیانی و غیبی و ماورای طبیعی است . همانطور که روح بر قلب انسان نازل می شود و معارف توحید و قرآن و فرقان و حکمت هم بر قلب نازل می گردد و در قلب دریافت می شود که البته از دو نوع سمعی و بصری است : کلامی و جمالی .

۲۱- پس گوشها و چشمان آدمی هم چشم و گوش ذهن هستند و هم چشم و گوش دل . و به همین دلیل دارای دو تا چشم و دو تا گوش هستیم. "و خداوند به شما چشم و گوش بخشید آیا شکر می کنید؟ " قرآن –

۲۲- یکی از عالیترین وظایف اندیشه اینست که دریافتهای قلبی را هم به فهم دنیوی و طبیعی دریابد و این رسالت توحیدی ساختن معارف دنیوی و اخروی است ، وحدت طبیعت و ماورای طبیعت !

۲۳- پس ذهن و اندیشه آدمی بارانداز و خزانه همه ادراکات دنیوی و اخروی است و اصولاً آدمی از بابت ادراک ذهنی خویش مسئول است زیرا اراده انسان از ذهن اوست و نه قلب او. انسان مسئول آگاهی ذهنی خویش است و نه ادراک و احساسات قلبی خویش، زیرا در آن اراده و تصرّفی ندارد.

۲۴- ذهن و دل آدمی دو کارگاه دریافت هستی است که از دربهای حواس پنجگانه بر این دو کارگاه وارد می شوند که در رأس این حواس همان چشم و گوش قرار دارند .

۲۵- و اما فهم کردن که واقعه ای ذهنی است به چه معنائی می باشد . فهمیدن یعنی چه ؟

۲۶- حواس و مخصوصاً چشم و گوش دو رسالت دارند : وارد کردن و خارج کردن هستی ! هستی از طریق چشم و گوش وارد ذهن و دل می شوند و دریافتهای قلبی هم نهایتاً تحویل ذهن می گردند و آنگاه ذهن همه این دریافتها را فهم می کند و باز بصورت اصوات و کلام و صور تحویل چشم و گوش و سائر حواس می دهد تا آنرا در جهان بیرون درک کنند .

۲۷- بنابراین چشم و گوش ، هستی را تحویل ذهن می دهند و سپس فهم آنرا از ذهن دریافت می کنند تا مصادیق این مفاهیم را در جهان بیرون دریابند . آنهائی که کور و کرند و چشم و گوش آنها قادر به دریافت محصولات و پیامهای ذهن نیست فقط تل انبار کننده دنیا در ذهن خویش هستند و هستی در ذهن آنها یک سمساری و زباله دان است و هیچ معنا و حقیقتی برتر از ماده و دنیا تولید نمی کند و یا اگر هم تولید می کند چشم و گوش آنها قادر به دریافت آن نیست زیرا توجّهی به خود ندارند و رابطه شان با هستی یکطرفه و وارداتی است .

۲۸- ماده جهان در ذهن تبدیل به معنا می شود و این معنا دوباره از طریق دربهای خروجی حواس به بیرون متجلّی شده و جهان بیرون به حقیقتی برتر ارتقاء می یابد و این تعالی انسان و جهان توأمان است . و این تبدیل مادیت جهان به معنویت جهان است: جهانی میرا به جهانی جاوید !

۲۹- این دریافت دوباره جهان از ذهن بواسطه حواس و مخصوصاً چشم و گوش ، هرگز تاکنون بواسطه فلاسفه و علمای زیست شناسی درک نشده است . این رسالت مجدّد حواس که رسالت معنوی آنهاست همان نقطه عطف تبدیل ماده به معناست .

۳۰- حواس ما فقط جهان مادی بیرون را دریافت نمی کنند که تحویل ذهن دهند بلکه فرآورده های ذهن را هم دریافت می کنند و بطرزی جادوئی و غیرقابل فهمی محسوس و منطقی به جهان می تابانند و جهان را دگر می سازند و نهایتاً در جهان بیرون حضور پروردگار را می یابند .

۳۱- حواس پنجگانه و مخصوصاً چشم و گوش آدمی عالیترین و لطیف ترین و جادوئی ترین اعضای وجود انسان و بلکه برترین مخلوقات خدا در جهان می باشند که علوم و اندیشه بشری تاکنون از درک حتی اندکی از این عظمت نیز غافل و جاهل بوده است الا عارفان کامل و امامان واصل .

۳۲- حواس پنجگانه و مخصوصاً چشم و گوش بخشی لاینفک از کارگاه ادراک و معرفت و معنویت بشر است و بخشی از مهمترین شعبه ذهن و دل است . در حقیقت چشم و گوش ذهن و دل هستند و نیز بینی و لامسه این دو کارگاه و ذائقه آن .

۳۳- در حقیقت صورت آدمی که شامل حواس حیاتی و اعضای بنیادی ادراک اوست همان صورت ذهن اوست و بیهوده نیست که بر حسب ظاهر هم جمال انسان دقیقاً بر مغز او مستقر است و مغز او همان مغز جمال اوست . پس شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی جملگی اعضای ادراکی ذهن هستند و مبدأ و معاد ادراک می باشند .

۳۴- همه ادراکات بشری از این حواس آغاز می شوند و به همین حواس منتهی می شوند .

۳۵- همه مفاهیم و ادراکات بشری یا کلامی (سمعی) هستند یا جمالی (بصری) و یا بویائی و چشائی و لمسی . و البته عالیترین آنها کلامی – جمالی اند . که برترین کلمه هم الله است و برترین جمال هم لقاء الله .

۳۶- دو چشم و دو گوش و دو بینی برای درک عالمین (دو عالم) است عالم طبیعت و ماورای آن : دنیا و آخرت .

۳۷- و امّا بینی که بینابین است بین دو چشم و دو گوش بمعنای مرزدار این دو عالم است . یعنی بینی مرز نشین و یگانه بین این دو جهان است . همانطور که قبلاً در این باره به تفصیل سخن گفته ایم بینی عضو توحیدی معرفت و ادراک و حواس انسان

است . بینی موحد کننده دنیا و آخرت و عضو وحدت وجود است همانطور که جمال آدمی را هم به این یگانگی و وحدت میرساند و بینائی دو چشم و شنوائی دو گوش را هم یگانه می سازد . و بواسطه بینی است که ما هر چیزی را یک چیز واحد می بینیم و هر صدائی را یک صدای واحد درمی یابیم .

۳۸- پس جمال ما ، جمال ذهن ماست و بینی و چشم و گوش هم جملگی بینی و چشم و گوش ذهن است و دهن ما هم دهن ذهن است همانطور که دستان و پاهای ما هم دست و پای ذهن است. همانطور که رسول اکرم میفرماید: روح هم چشم دارد و میبیند گوش دارد و می شنود و دهان دارد و غذا می خورد. و ذهن وجهی از روح است که امام باقر(ع) آنرا روح الفکر نامیده است .

۳۹- پس بدین ترتیب اندیشه درباره ذات اندیشه به مثابه شعبه ای از علم روح است. روح الفکر!

۴۰- ذهن آدمی کارگاه درک و دریافت خلقت قدیم و تعالی و ارتقاء آن به خلقت جدید است که آئینه تجلّی جمال خالق است .

۴۱- حواس آدمی جهان بیرون را یعنی خلقت قدیم را میگیرد و به ذهن تحویل میدهد و از آن جهانی برتر را تحویل میگیرد. و البته برخی هم جهانی پست تر را تحویل می گیرند و بلکه اکثراً. بسته به آن است که عملکرد این ذهن چگونه باشد. آیا خلاقیتی در کار باشد یا نه .

۴۲- ذهن آدمی کارگاه مطلق سازی است چرا که از عدم ، وجود می آفریند و از وجود هم خدا را آشکار می سازد و باز دوباره وجود را به عدم می کشاند .

۴۳- ذهن انسان حیرت آورترین موجود و مکان در جهان هستی است . اگر فرآورده های ذهن بشر از آغاز تاریخ تا به امروز فقط بعنوان پدیده ای منفک از جهان طبیعت مورد بررسی قرار گیرد جز " مطلق سازی " هیچ نام دیگری نمی توان به ذهن نسبت داد . همه محصولات ذهن انسان مطلق هستند از فرآورده های علمی و فنی و دینی و فلسفی و هنری و ادبی و سیاسی و تا پدیده های عرفانی . و بلکه مطلق تر از همه همین فرآورده های محسوس حواس پنجگانه است یعنی اصوات و رنگها و بوها و اشکال و حجم ها و نواها .

۴۴- گفته می شود که این جهان است که مطلق و لامتناهی است درحالیکه این ذهن است که اگر آفریننده جهان نباشد لااقل درک کننده آن است پس ذهن هم مطلق است با توجه به محصولات علمی – دینی – فلسفی – عرفانی ذهن که مختص خود اوست . پس این ذهن است که می آفریند زیرا بر جهان احاطه دارد .

۴۵- ذهن انسان آنقدر مطلق است که حتی می تواند خودش را کاملاً نفی سازد و از نو بیافریند .

۴۶- عارفان ما نخستین کسانی بوده اند که ذهن انسان را خالق دانسته اند . مثل مولوی که فرمود : هستی از ما هست شدنی ما از او. این خالق بی شک ذهن است که خود خدا را هم خلق میکند و باز نابود میسازد و باز خلق میکند.

۴۷- با نظری فقط به اندیشه ها و آرای فلسفی و عرفانی بشر تا به امروز براستی می توان اقرار کرد که بسیاری از این نظریات به تنهائی از کل کائنات عظیم تر و مطلق ترند مثل نظریه نسبیت انیشتن ، نظریه سیاه چاله ها ، نظریه نیروانا ، نظریه مُثل افلاطونی ، نظریه وحدت وجود و غیره .

۴۸- بزرگترین مشکل و معمّای آدمی اینست که حریف ذهن خود نیست و بر آن احاطه ندارد و عارفان هم احاطه ای اندک مییابند و ذهن خود قادر مطلق است و خود صاحبش را هم می آفریند و فرمان میدهد و رزق می بخشد و می میراند و زنده میکند .

۴۹- خود درک معنای " مطلق " نشانه مطلق بودن ذهن است .

۵۰- و امّا بهتر است مقداری به خود معنای مطلق بپردازیم . به یک لحاظ مطلق یعنی چیزی یا موجود و معنائی که بی نیاز از بودن است . یعنی می تواند باشد و نباشد در آن واحد. یعنی خودش را نابود کند و بازآفرینی نماید و با هر چیزی هم چنین کند.

این همان معنای کن فیکون است . و این معنا مترادف خداوند است . و اگر ذهن انسان می تواند خداوند را درک کند پس دارای همین مقام و ماهیت است .

۵۱- انسان هر چیزی را که درمی یابد و می فهمد برتر از آن چیز است . و این مقام ذهن است .

۵۲- انسان در عین حال که ذهن خویشتن است ولی بسیار کمتر از ذهن خویش است و در قبال آن احساس حقارت و نابودی میکند اگر اندک شناختی درباره اش بیابد .

۵۳- کل تکبّر و غرور و سلطه جوئی و استکبار جهانی انسان از بابت ذهن اوست از اینکه می بیند که صاحب چه قدرت مطلقه و جاودانه ای است در سر خویشتن . ولی با اینحال بندرت می تواند از این قدرت عظیم بهره ای گیرد و مشکلات کوچک خود را حل و فصل نماید . و این یکی از مهمترین تناقضات وجودی انسان است که با داشتن چنین ذهنی احساس خدائی می کند ولی عملاً یک موجود درمانده و حقیر و ناتوان و گداست .

۵۴- بسیار اندکند انسانهائی که از قدرت عظیم و خدائی ذهن خود در خدمت حیات خود در عالم خاک بهره ای لازم و کافی ببرند. زیرا ذهن خود را نمی شناسند و فقط همچون اسباب بازی با آن بازی میکنند و بناگاه مغضوب و مطرود آن قرار میگیرند و چه بسا تا به آخر عمر از ذهن خود می گریزند و دیگر شهامت نزدیکی به آن را ندارند و این واقعه از خودبیگانگی انسان کافر است که الوهیت را در خود به بازی گرفته است .

۵۵- ذهن آدمی بدون شک برای سائر موجودات غیبی که تا حدودی عظمت قدسی آنرا درک می کنند جذابیت بسیار دارد خاصه برای اجنّه و شیاطین . و لذا همواره مترصد اشغال و استفاده از آن در خدمت امیال خویشند. بخل ابلیس به آدمی از عظمت و کبریائی ذهن او بود که مخزن اسرار جهان بود . و لذا مکرهای ابلیس درباره آدم اینست که او را از ذهن خود غافل سازد تا ذهنش را در اختیار خویش گیرد .

۵۶- در روایتی از ابن عربی منسوب به پیامبر آمده است که اجنه در قبرستانهای متروکه استخوان اموات و بخصوص جمجمه آنها را می بویند و از این طریق دارای قدرت و ارتزاق خارق العاده ای می شوند . و بدین واسطه می توانند زندگان را وسوسه کنند و در اختیار خود آورند .

۵۷- ساختار و ماهیت ذهن همه انسانها یکسان است ولی در یکی تعطیل است و گوئی که نیست و در دیگری کانون کون کائنات است و بقول مولانا چرخ در گردش اسیر هوش ماست .

۵۸- ذهن انسان نیز همچون خداوند هم هست و هم نیست . و این بسته به خود انسان دارد . هر چند که خود انسان هم بسته به اراده ذهن اوست زیرا انسان همان ذهن خویشتن است .

۵۹- ذهن قلمرو کبریائی پروردگار در بشر است و عرش او در عالم خاک . و ذهن بمیزانی که حضورش را درمی یابد و در مقابلش خاشع و مرید می شود خلاق می گردد و از این کبریائی برخوردار می گردد . در غیر اینصورت انسان قربانی این کبریائی می شود زیرا آنرا کبر خود می سازد و این کبر آدمی موجب غفلت و کوری او نسبت به خلاقیت ذهن است . و انسان عرش خدا را با خود حمل می کند بی آنکه بداند و از آن برخوردار شود .

۶۰- تکبّر انسان حاصل غفلت او از عظمت و الوهیت ذهن خویش است و لذا از ذهن خود جز کبر کور و دیوانه نمی یابد و با این حس ظلمانی خود را ساقط می سازد درحالیکه احساس خدائی دارد ولی از آن برخوردار نیست .

۶۱- ذهن آدمی دارای دو بخش است: بخش الهی و بخش بشری! اگر بخش بشری ذهن با بخش الهی آشنا و دوست نشود همواره در قبال آن احساس حقارت و نابودی می کند در عین کبر و غرور. چون بخش بشری با بخش الهی ذهن متعادل شود انسان کامل است و عادل. این رابطه خالق و مخلوق است و عابد و معبود و عارف و معروف و عالم و معلوم است و واحد و موحّد.

۶۲- یک نیمه مغز آدمی قلمرو وجود است و نیمه دیگرش هم قلمرو عدم است. و عدم باید از نیمه دیگرش وجود یابد و با وجود متحد و یگانه گردد. این همان معنا در قرآن است که: خداوند آدمی را در حال خلقتش بر خلق او شاهد گرفت. این شهادت نیمه مغز بر نیمی دیگر است.

۶۳- آنچه که تفکّر و تعقل نامیده می شود مریدی بخش عدمی و مخلوقی ذهن بر آستانه بخش الهی و وجودی و خلاق ذهن است . این همان خلقت روحانی بشر است . تفکّر کارگاه خلق شدن روحانی و عرفانی و انسانی است .

۶۴- بخش عدمی ذهن یعنی بخش آدمی آن عموماً در قبال بخش الهی آن دچار سوء تفاهم و مالیخولیا می شود و خودش را همو می پندارد و لذا نیازی به برقراری رابطه و تفکّر و دیالوگ و مریدی نسبت به الٰهیت ذهن احساس نمی کند و این همان کفر و جهل و غرور وجه عدمی ذهن در قبال وجه وجودی آن است .

۶۵- آنچه که خودشناسی نامیده می شود شناخت بخش عدمی ذهن درباره بخش وجودی است . شناخت نیمکره آدمی ذهن به نیمکره الهی آن است . و اینست که خودشناسی به خداشناسی منجر می شود .

۶۶- نیمی از ذهن ، مطلق است و نیمه دیگرش مطلق پرست است . و این همان خودپرستی بشر است که چون با معرفت و دیالوگ بین این دو بخش همراه نشود منجر به جنون و ظلم و بیگانگی می شود تا آنجا که نهایتاً انسان از قلمرو ذهن خود طرد و لعن می شود .

۶۷- نیمه آدمی ذهن در پرستش کورکورانۀ نیمه الهی آن ، خود را با آن عوضی می گیرد و خود را همو می پندارد بی آنکه کمترین شناختی از آن داشته باشد . کبر و غرور یعنی همین !

۶۸- چون روح آدمی از وجه عدمی ذهن رانده و طرد شد این بخش آدمی – عدمی ذهن به تسخیر شیطان درمی آید. و این همان ثنویت و انشقاق و نفاق و جنون ذهن است .

۶۹- آنانکه تفکّر و تعقل ندارند بزودی از بخش آدمی ذهن خود طرد می شوند و ذهن به تسخیر شیطان و اجنه درمی آید. یعنی اجنه و شیاطین بیشتر قدر ذهن انسان را می دانند .

۷۰- در حقیقت آنچه که تفکّر نامیده می شود دیالوگ و گفتگوی انسان و خداست و لذا عامل هدایت انسان است . این همان دیالوگ این دو بخش از ذهن است .

۷۱- عمده معارف عرفانی در جهان اسلام متأسفانه وضعی برزخی دارند و بین زمین و آسمان معلق و سرگردانند و لذا هرگز بر قلمرو فرهنگ و حیات مسلمین وارد نشده اند الا بصورت خرافاتی مالیخولیائی و خلاف عقلانیت و دین . این بدان دلیل است که اکثر این عارفان برای خود رسالت اجتماعی قائل نبوده اند درحالیکه عارف امّت محمّد نمی تواند چنین باشد زیرا در عصر ختم نبوت و خاصه غیبت امام ، علما و عارفان امت دقیقاً اوصیا و وارثان حقایق دین هستند و امت بدون وجود اینان در ظلمت است . بنابراین این عارفان را نمی توان محمّدی دانست یعنی عارف کاملی نیستند و چه بسا در همان قلمرو آسمانی و مشاهدات و معارج روحانی خود مانده و بسوی مردم نیامده اند و معرفت خود را حیاتی و زمینی و بشری نساخته اند و این نقص عظیمی است هم برای خودشان و هم آثارشان و در میان مردم . به همین دلیل آثار و معارف این عارفان علیرغم تفاسیری که بر آنها شده باز هم در تاریخ جا مانده و مدفون است و اگر هم بواسطه ترجمه و تفسیر امروزه بدست مردم می رسند همچون موجوداتی غیبی و جنی و غیر قابل دسترس می باشند و لذا جز در خدمت تقویت و اشاعۀ خرافات نیستند یعنی دین زنده را زیان می رسانند یعنی رشد و خلاقیّت ذهن عدمی را در رابطه با ذهن وجودی دچار لطمه و نقصان می کنند . یعنی رابطه انسان و خداوند را ضرر می رسانند و حجاب رابطه اند .

۷۲- آنچه که در قلمرو فلسفه و حکمت موسوم به دیالکتیک معرفت و اندیشه است همان رابطه اضدادی و دیالکتیکی بین ذهن وجودی و ذهن عدمی در دو نیم کره مغز است .

۷۳- اگر بقول علی(ع) هر چیزی به ضدّش شناخته می شود این بواسطه عملکرد و رابطه اضدادی بین ذهن وجودی و عدمی در مغز است . زیرا هر ادراک و معرفتی حاصل گفتگوی بین این دو ذهن در مغز بشر است و لذا هر مفهومی دارای ماهیّتی دیالکتیکی است که حاصل دیالوگ بین وجود و عدم یا خدا و انسان است .

۷۴- آنچه که جریان اندیشه و ادراک و تلاش برای فهمیدن نامیده می شود چیزی جز گفتگوی دیالکتیکی و جدلی بین این دو بخش از ذهن نیست که خلاّقترین نوع شناخت را موجب می شود و شناختی خودی و اصیل است و نه عاریه ای و حاصل تقلید و پیروی از ارزشهای وراثتی و اجتماعی .

۷۵- هر مسئله ای که برای ذهن عدمی رخ می دهد یا به نزد ذهن وجودی (الهی) میرود و پاسخ می یابد و یا به ارزشهای کلیشه ای در جامعه رجوع می کند و پاسخ می یابد . اولی پاسخی متفکّرانه و خودی و خلاق است و الهی . و دوّمی کافرانه و عاریه ای و فریبنده . اوّلی وجود بخش است و دومی قحطی زا .

۷۶- بنابراین اکثر آدمها فاقد تفکّر هستند یعنی ذهن الهی (وجودی) در وجودشان تعطیل است زیرا هرگز به آن رجوع نمی شود و بجایش به مردم و تاریخ و نژاد و آموزه های مدرسه ای رجوع می شود .

۷۷- بنابراین بزرگترین دشمنان ذهن الهی و قوه خلاقهٔ تفکّر در انسان همانا فرهنگ مردم و یافته های خانوادگی و قومی و نیز آموزه های کتابی و مدرسه ای است و تبلیغات رسانه ای .

۷۸- آنچه که علم لدنّی و خودی نامیده می شود حاصل گفتگو و اتحاد ذهن عدمی – آدمی با ذهن وجودی – الهی می باشد . این همان توحید ذهن و اندیشه نیز هست . این همان نبوغ فکری در سلسله مراتب اتحاد این دو ذهن است. این الحاق ذهن زمینی به ذهن آسمانی است یا الحاق عقل دنیوی به عقل اخروی است . الحاق محدودات به بی حد است الحاق مرگ به زندگی و الحاق عدم به وجود .

۷۹- اگر علی (ع) می فرماید که " جاده های آسمان را بهتر از راههای زمینی می شناسم " بدلیل الحاق ذهن عدمی به ذهن وجودی است . و معراج محمّدی نیز حاصل کمال مطلق این اتحاد است .

۸۰- در حقیقت ذهن عدمی (آدمی) به مثابه زمین است و ذهن الهی هم آسمان آن است .

۸۱- وحی، الهامات، مکاشفات و مشاهدات غیبی و معارج آسمانی جمله انواع و درجات محصولات دیالوگ بین ذهن آدمی با ذهن الهی است . از این بابت است که به اهمیّت امر به تفکّر و تعقّل در قرآن کریم پی می بریم . تفکّر اساس و زیر بنای همه معارف الهی و غیبی است که همان گفتگوی بین این دو ذهن است .

۸۲- چون ذهن آدمی با ذهن الهی سخن گوید حقایق آسمانی و غیبی به زمین آید و ماورای طبیعت در طبیعت تعیّن می یابد . ولی اگر ذهن الهی با ذهن آدمی سخن گوید زمین به آسمان رود و حقایق زمینی ، آسمانی شود مثل معراج محمّدی .

۸۳- معارف نبوی و از جمله قرآن حاصل کمال سخن ذهن الهی با بشری است ولی معارف علوی و ولوی حاصل سخن ذهن بشری با ذهن الهی است . این تفاوت نبوّت و ولایت (امامت) است .

۸۴- در طی هزاران سال از آدم تا خاتم ، ذهن الهی با ذهن بشری سخن گفته که کمالش قرآن است . و در دوران ختم نبوّت نوبت ذهن بشری است تا با ذهن الهی سخن گوید و رابطه برقرار کند و این معرفت نفس و عرفان و امامت است .

۸۵- ذهن آدمی با زبان و منطق و معارف قرآنی میتواند با ذهن الهی خود رابطه برقرار کند یعنی با زبان خدا میتوان با خدا سخن گفت و لاغیر .

۸۶- برخی از سخنان است که دیالوگ متقابل و توأمان ذهن آدمی و الهی با یکدیگر است که نمونه کامل و مشهور آن سوره حمد در قرآن است که اساس نماز است که دیالوگ دو طرفه انسان – خداست در ذهن .

۸۷- رابطه ذهن آدمی (عدمی) با ذهن وجودی (الهی) سه گونه می تواند باشد : انکاری، جدلی و مریدی. رابطه انکاری ذهن آدمی نسبت به ذهن الهی همان کفر انسان است و تعطیلی تفکّر خلاق و هدایت بخش. رابطه جدلی یا دیالکتیکی همان تفکّر علمی – فلسفی رایج است که موسوم به اندیشه دیالکتیکی می باشد و اساس شرک ذهنی است . و رابطه مریدی همان رابطه ایمانی – عرفانی است و تفکّر توصیه شده در قرآن کریم است که اساس هدایت و معرفت نفس می باشد .

۸۸- کارگاه وحدت وجود در انسان همانا وحدت ذهن عدمی و ذهن وجودی است .

۸۹- تمام مفاد و مواد موجود در ذهن آدمی (عدمی) اکثر آدمهائی که ذهن الهی در آنان تعطیل و تکفیر است ایده ها و آراء و باورها و خاطرات و آموزه های بیرونی است که برخاسته از تاریخ و طبیعت و جامعه و وراثت و آموزش است یعنی اساساً همان حافظه است و یک انبار است که بتدریج مبدل به زباله دان تاریخ می شود . این انسانها حافظه پرست هستند همانطور که اکثریت انسانهای عصر جدید چنین می باشند تا آنجا که بتدریج حتی ذهن عدمی هم تخلیه و تهی و تعطیل می گردد زیرا کامپیوتر می تواند نقش حافظه ای قدرتمند و دقیق تر را ایفا کند . در اینجا ذهن بشر به تمام و کمال تعطیل می باشد و انسانی بی کله و بی ذهن و روان پدید می آید که ابزاری در خدمت تکنولوژی و کامپیوتر است . این عاقبت انکار ذهن الهی خویش است. این عاقبت کفر است.

۹۰- ذهن الهی در انسان که خزانه ادراک قلبی نیز هست دربهائی به آسمانهای برتر در کائنات دارد یعنی دربهائی برای ورود به همه آسمانها تا آسمان هفتم . پس دربهائی برای دیدار با همه ملائک و پدیده های غیبی در ذهن وجود دارد . همانطور که ذهن آدمی (عدمی) قلمرو ادراک آسمان اوّل است که آسمان دنیاست که آسمان نجوم و کهکشانهاست . و این ذهن دنیوی بدون ارتباط با ذهن اخروی فقط قادر به درک قوانین و پدیده های میرا و نابود شونده است .

۹۱- چه بسا ذهن دنیوی که در ارادت و تربیت ذهن اخروی است قادر به مشاهده و درک بسیاری از پدیده های ذهن اخروی و آسمانهای برتر در عالم خاک می شود مثل دیدار با ملائک همانطور که انبیای الهی و برخی از عرفا داشته اند .

۹۲- علاوه بر این، آن اشیاء و اماکنی که محل نزول یا درک و ظهور حقایق غیبی و الهی بوده اند که موسوم به اشیاء یا اماکن متبرکه هستند همچنان برای عارفان قابلیت غیبی دارند و دربهائی بسوی آسمان می باشند . این امر درباره وجود خود عارفان دو صد چندان اعتبار دارد همچنان مقابر آنان . اینها قبله های غیبی هستند که در سمت و سو و محلشان یک ذهن عدمی قادر به درک حقایق الهی است . ویژگی وجودی امامان و عارفان از این بابت است زیرا صاحب ذهن الهی خلاق هستند و لذا وجودشان دربهائی بسوی عالم غیب است و حتی یادشان چنین خاصیتی ببار می آورد .

۹۳- در حقیقت اشیاء و اماکن متبرکه و همچنین عارفان، دربهائی بسوی ذهن الهی در نزد عامه مردمانند که از طریق این درب ها می توانند دربی بسوی ذهن الهی در خویشتن بگشایند . خاصیت قبله ها نیز از همین روست .

۹۴- یک نمونه واقعی: زنی که در رابطه با اینجانب دچار سوء ظن و بدگمانی اعتقادی بود در مراسم حج عمره اش در حین طواف بر دور کعبه در حالیکه دچار این ذهنیت مستمر بود که "چگونه این مرد می تواند برحق باشد و اینهمه مردمان در گمراهی باشند" در همین حال بناگاه هیکل و جمال مرا به عینه در مقام ابراهیم دیدار می کند در حالیکه بنده در کشور خودمان بودم. این اعتراف از زبان خود این زن است . این حجتی است بر ادعای مورد بحث که حتی یاد کسی که دارای ذهن الهی و خلاق است در یک مکان مبارکی که محل ظهور یک ذهن الهی بوده است می تواند به گشایش ذهن الهی منجر شود .

۹۵- اصولاً "حاجی" بمعنای صاحب حجت الهی – دینی است . زیرا یک حاجی حقیقی کسی است که در مراسم حج خود حجتی غیبی و آسمانی را به عینه دیده باشد و این حجت در وجودش در میان مردم دارای برکات ویژه ای است و اکثراً این حجت را در وجودش احساس و درک می کنند. در غیر اینصورت او هنوز حاجی نشده است و بلکه از خدا برگشته است بی خدا .

۹۶- به همین دلیل است که نماز انسان بی امام امری سهوی است زیرا نمازگزار روی به قبله که سمتی از ذهن الهی در عالم خاک است ایستاده است ولی در وجود خودش دربی و چشمی و گوشی گشوده بسوی ذهن الهی خودش ندارد . این درب همان امام (باب) است و یاد او که دارای ذهن الهی و خلاق است .

۹۷- عالم ارض و حیات دنیا قلمرو ظهور ذهن عدمی (آدمی) است و اماکن متبرکه هم دربهائی بسوی آسمان و ذهن الهی هستند برای کسانی که با ذهن الهی در خویشتن و یا در برون از خویش (مثل امام) ارتباط دارند.

۹۸- ذهن آدمی دو نوع گفتگو دارد : یکی با ذهن الهی خودش و یا انسانی در بیرون که صاحب ذهن الهی خلاق است (عارف). و دیگری با مردمان و اذهان دنیوی دیگری که روابط اجتماعی را پدید می آورند . هر یک از این گفتگوها می تواند یکی از این سه نوع باشد : انکاری (تکفیری) ، جدلی و مریدانه . این دو نوع اندیشیدن است در سه حالت .

۹۹- گاه انسان با کسی سخن می گوید بدون آنکه به او گوش دهد فقط او را مورد تهاجم کلام خود قرار می دهد و می رود مثل سرزنش یا فحاشی . این گفتگوی انکاری یا تکفیری و یکطرفه است . و گاه با کسی مجادله می کند که گفتگوئی دو جانبه است. و گاه سئوالی می کند و مریدانه به گوش دادن می پردازد مثل مشورت خواهی از دیگران . این سه نوع از اندیشیدن در بیرون است : اندیشه کافرانه ، اندیشه مشرکانه و اندیشه توحیدی . هر چند که هر سه نوعش عاریه ای است .

۱۰۰- اندیشیدن چیزی جز جریان سخن گفتن و گفتگو نیست یا در درون و با نیمکره ذهن الهی خویش و یا در بیرون با مردمان و موجودات : گفتگوی با خدا و یا خلق خدا : اندیشه ای بیواسطه و باواسطه !

۱۰۱- اندیشیدن چیزی جز مبادله و جریانی جادوئی و اسرارآمیز از کلمات نیست که بین خود و خدا یا خود و مردم به فعل می آید و مولّد معانی و مفاهیمی جدید است که البته بهمراه کلماتی جدید می باشد .

۱۰۲- اندیشه همواره سنتز یا برآیندی حاصل رابطه دو گوینده است : بین ذهن آدمی و ذهن الهی یا ذهن آدمی و ذهن مردم .

۱۰۳- پس اندیشه یک واقعه دیالکتیکی است و بیهوده نیست که افلاطون ، دیالکتیک را عرش معرفت خوانده است .

۱۰۴- این عرش که همان ذهن الهی است یا بواسطه ذهن آدمی دریافت شده و به تسخیر درآمده و خلیفه اش می گردد و یا به تسخیر ابلیس درمی آید و ابلیس بر این عرش جلوس نموده و کوس انالحق می زند و این همان منشأ خدای ظن است که خدای کافران و مشرکان است .

۱۰۵- ذهن الهی اگر به تسخیر ذهن آدمی درنیاید به تسخیر ابلیس می آید و ابلیس از آن عرش بر ذهن آدمی (عدمی) فرمان می راند . و همه امور این ذهن گمراه کننده است و گمراه کننده ترینش خدای این ذهن است که ایده ای محض می باشد که القای ابلیس است . و این مذهب کفر و شرک و نفاق است .

۱۰۶- مکتب دیالوگ یا گفتگوی مریدانه و خردمندانه بین دو انسان که بانی تاریخی آن سقراط حکیم است یکی از بزرگترین کارگاههای تولید معرفت بشری بوده است که تمدّن غرب را بایستی یکی از محصولات آن دانست .

۱۰۷- سقراط نخستین فیلسوف حکیمی بود که به اعجاز گفتگو به مثابه مهد تولید اندیشه های بکر و خلاق، پی برد، گفتگوی بین دو انسان مؤمن به عقل و اندیشه و معرفت . این مکتب در حکمت و عرفان علوی به اوجی عظیم رسید و در قرآن کریم هم تبیین شده است و احادیث فراوانی در این باره از رسول و امامان به ما رسیده است : چون دو مؤمن یکدیگر را دیدار کنند خداوند دیدار می شود. چون سه نفر راز در میان نهند چهارمی خداست وو ... . اینها جملگی سخن از اعجاز هدایت بخش و عارفانه گفتگوی بین مؤمنان و خردمندان است خاصه اگر این گفتگو با یک انسان عارف و حکیم باشد . آکادمی افلاطون و مدرسه صفه و مدرسه امام صادق جملگی بر اساس اعجاز و حقیقت دیالوگ بین طالبان علم و دین و معرفت پدید آمده بود . این همان دیالوگ بین ذهن عدمی با ذهن الهی است و گاه هم دیالوگ بین دو ذهن الهی است که خداوند را آشکار می سازد یعنی نور عرفان را برمی تاباند و گاه این تجلی منجر به دیدار با خداوند می شود که یک اندیشه بصری و جمالی در سر حد کمال مطلق است. و این از اعجاز مطلق ذهن و اندیشه بشری است . همانطور که معراج محمّدی حاصل دیالوگ دو ذهن الهی یعنی گفتگوی روحانی بین محمّد و علی است. این دیالوگ البته در حد کمالش از وادی کلام (سمعی) فرا رفته و به وادی جمال میرسد و بصری می گردد .

۱۰۸- آنکه امام یا پیر طریقت و آموزگار معنوی نامیده می شود در حقیقت کسی است که یک مؤمن و مرید را با ذهن الهی خودش آشنا می سازد و خود امام تجلّی ذهن الهی مرید است .

۱۰۹- درست است که ایمان امر قلبی است ولی فقط مؤمن است که بواسطه نور ایمانش حضور ذهن الهی را در خود می یابد و طالب برقراری رابطه با آن است و این همان طلب معرفت نفس است که به یاری امام ممکن می شود . و لذا یک مؤمن اهل معرفت دارای حدیث نفس است و این همان دیالوگ ذهن آدمی با ذهن الهی خویش است و البته این حدیث نفس بایستی تحت نظارت امام باشد تا دچار شرک و نفاق و گمراهی نشود و به خودفریبی مبتلا نگردد یعنی ذهن ابلیسی و تاریخی و عاریه ای خود را با ذهن الهی خود اشتباه نگیرد . زیرا همه ذهن ها حامل و حاوی این اندیشه هایند و اتفاقاً یکی از مهمترین رسالت عارف و پیر طریقت آنست که سالک را به این تشخیص برساند تا ابلیسیت ذهن را با الهیت ذهن اشتباه نگیرد زیرا همانطور که خداوند به ذهن آدمی الهام و وحی می نماید شیطان هم چنین می کند . و بدون نور امام هیچکس قادر به تشخیص این دو از یکدیگر نیست.

۱۱۰- آدمی سوار بر امواج اندیشه خود به بهشت یا دوزخ می رسد . و اصلاً بهشت و دوزخ و برزخ و طبقات آن چیزی جز صورت مطلق اندیشه های انسان در جهان نیست یعنی اندیشه های بصری .

۱۱۱- در قرآن می خوانیم که هیچکس به تنهائی به بهشت یا دوزخ وارد نمی شود. و این همان راز دیالوگ است که مهد ظهور اندیشه برای عامه مردمان می باشد.

۱۱۲- اهمیت سرنوشت ساز روابط اجتماعی از اهمیت امواج اندیشه است که در دیالوگها رخ می دهد و طرفین رابطه را با خود می برد به سوی بهشت یا دوزخ و یا برزخ و طبقات آن .

۱۱۳- فقط انگشت شماری از انسانها در طول تاریخ موفق به برقراری رابطه و دیالوگ با ذهن الهی خویش شده اند که اینها همان انبیاء و اولیاء و عارفان واصل بوده اند که ربّشان خود الله بوده است . و مابقی به یاری یکی از این انسانها قادر به رابطه با ذهن الهی خود می شوند . و این همان اساس امامت در آخرالزمان است .

۱۱۴- به زبان ساده آنچه که در مقابل روی خود بعنوان جهان می یابیم صورت اندیشه و ذهن الهی ماست . و آنچه که در ذهن خود می شنویم صدای جهان است که عین اندیشه ماست .

۱۱۵- آنچه که در ذهن جریان دارد تماماً الهامات غیبی و کلام الله هستند که یا بواسطه خداوند و اولیای او به ذهن متبادر میشوند و یا بواسطه شیاطین . که شیاطین هم فرستاده های خدایند . اوّلی هدایت بخش و دومی گمراه کننده اند . و اینها چیزی جز جریانات اندیشه نیستند .

۱۱۶- طبق کلام خدا در کتابش مؤمنان بواسطه تفکّر هدایت می شوند و کافران هم بواسطه تفکّر گمراه می شوند . و این دو نوع رشد و تکامل و حرکت بسوی خداوند است راه نوری و راه ناری .

۱۱۷- انسان فاقد اندیشه هرگز از حیوانیت فراتر نمی رود و بلکه بتدریج از حیوانیت هم ساقط می شود و به جمادیت و حتی پست تر از آن می رسد . و این از ویژه گی موجودی بنام انسان است که بی اندیشه نابود می شود که : هر که خود را نشناخت نابود شد !

۱۱۸- آنچه می گوئیم به زبانی همان ایده آلیزم مطلق است و اومانیزم مطلق است و اگزیستانسیالیزم مطلق است . و از نظر خود ما رئالیزم مطلق است .

۱۱۹- برخی می گویند که دعویهای فلسفی و هستی شناسی شما فاقد اعتبار و حجّت های علمی است. ما می گوئیم آنچه را که شما علم می نامید از نظر ما فاقد اعتبار و حجت های عقلانی است و عقل مقدّم بر علم است. و آدمی هزاران سال با عقلش و بدون علوم و فنون زیسته است و اینک فقط یکی دو قرن است که علوم فنی را با زندگی آمیخته و زندگیش جهنم شده است و همین حجت کافی بر غیر علمی بودن این علوم است. و میزان ما عقل و انسان است نه علوم و فنون و محاسبات اقتصادی.

۱۲۰- علوم و فنون مدرن القای شیطانی است که ذهن آدمی را به تسخیر خود درآورده است و انسان را به نابودی می کشاند . همین حجت کافی بر ضدّ انسانی بودن و ضد وجودی بودن و ضد علمی بودن این علوم است .

۱۲۱- انسان اندیشه محض است نه فقط بواسطه معنویات وعرفانیاتش و الُهیاتش بلکه بواسطه محسوسات از رنگها و بوها و اصوات و ابعاد و طعم ها و لمس ها. عاشق شدن انسان بر جهان و جهانیان حاصل این امر است که انسان بواسطه اندیشه اش مطلق را در هر لمس و حس و صدا و رنگی درمی یابد. عشق بزرگترین دلیل بر مطلق بودن اندیشه و ذهنیت است وگرنه حیوانات هم عاشق می شدند چون حواس بشری را دارا هستند. آنچه را که حیوانات ندارند اندیشه است. اندیشه کارگاه مطلق سازی است. پس عشق که واقعه ای قلبی است تماماً محصول ذهن و اندیشه و ادراک مغزی است که مطلق سازی محسوسات مادی است. آیا مفهوم است؟ این عین رئالیزم انسانی است.

۱۲۲- آنانکه عشق را انکار می کنند انسان را و واقعیت را انکار می کنند و لذا در درک اسفل ماتریالیزم سقوط می کنند و عقل خود را از دست می دهند و تبدیل به جانوری دیوانه می شوند .

۱۲۳- عشق در آدمی حتی عشق شهوانی و مادی نیز حاصل لحظه ای گفتگو و ارتباط ذهن عدمی با ذهن الهی است در خویشتن و یا در غیر خویش .

۱۲۴- ذهن الهی در انسان کارخانه پدیده شناسی محض و مطلق است که هر پدیده ای را الهی می کند .

۱۲۵- از این منظر حتی صفاتی چون بخل و حسد و کبر و سلطه گری و جهانخواری بشر حاصل کارخانه مطلق سازی ذهن است منتهی بدون آنکه راهی بسوی ارضاء و دستیابی به منشأ این مطلق نشان دهد .

۱۲۶- ذهن الهی در انسان بسیار کریم است و حتی کافرترین انسانها را هم طعم مطلق می چشاند که فرمود "به آدمیزاد کرامت عطا نمودیم" این کرامت همان عشق است در انواع و درجاتش که حاصل لحظه ای مطلق فهمی و مطلق بینی و مطلق شنوی و مطلق بوئی و مطلق چشائی و لمس مطلق است .

۱۲۷- این حضرت مطلق همان جریان اندیشه است که در ذرّات تن آدمی حضور دارد .

۱۲۸- و اینست عاشقی که عارف نباشد و بسوی عرفان حرکت نکند حتماً سقوط می کند و این سقوط از قله قاف مطلق است .

۱۲۹- پس عشق از هر نوع و درجه ای مجازی یا حقیقی ، زمینی یا آسمانی چیزی جز لحظه ای ادراک مطلق در جریان اندیشه مطلق نیست . عشق همان فهم مطلق است که خون را بجوش می آورد و اعصاب و روان و حواس و دل و جان را انقلابی و مطلق پرست می کند و دیگر به ذهن عدمی خود بهائی نمی دهد. عشق لحظه ای درک وجود است در گفتگوئی با ذهن وجودی (الهی) .

۱۳۰- عشق همان عقل سرخ است بقول سهروردی. ولی من می گویم عقل مطلق است یعنی عقل کل و کامل به آنی.

۱۳۱- چرا محمّد(ص) عقل کل است زیرا عاشق کامل است و این دو یکی است.

۱۳۲- بهشت یکی از محصولات عقل کل است که عشق کامل را جهت ارضای کامل تدارک می بیند . بهشت سرزمین مطلق است چرا که قلمرو اراده کن فیکون برای انسان است که هر چه بخواهد شود .

۱۳۳- و امّا دوزخ محصول ذهن عدمی است که از ذهن وجودی خود جدا و طرد و لعن شده است بواسطه تکفیر و تکبّرش . و دوزخ قلمرو تجربه نابود شدن است در حین بودن . و این نیز مطلق دیگری است محصول اندیشه عدمی آدم .

۱۳۴- دین و اندیشه دینی راه مطلق سازی هستی است و این مقصود بدست و اندیشه محمّد (ص) به تحقق کامل پیوست . و قرآن که مطلق اندیشه است چیزی جز دیالوگ متقابل الله – محمّد نیست .

۱۳۵- قرآن مملو از ایده ها و اندیشه های مطلق است و صفات خداوند هر یک مطلق است و لذا عین ذات است . و انسان قرآنی نیز مطلق است چون امام مبین .

۱۳۶- و اما مطلق ترین فرقه های قرآنی همان شیعیان هستند و مطلق ترینشان شیعه موسوم به غالیه است و علی اللّهی که به مثابه ظهور انسان مطلق و اسلام مطلق است .

۱۳۷- در قرآن هر موجودی یک آیه الهی است که بایستی آدمی بواسطه اندیشه مطلق در این آیات خداوند را دیدار کند. پس قرآن کتاب پدیده شناسی مطلق و ناب است. و علی(ع) نخستین انسانی از این امت است که به مقام مطلق رسید و جهان را مطلق ساخت و مکتبی مطلق بنا نهاد و لذا قیامت را برپا ساخت یعنی عرصه ای را که جمال مطلق آشکار می شود: لقاءالله!

۱۳۸- لقاءالله جمال ذهن الهی انسان است . جمال اندیشه مطلق و مطلق ترین اندیشه هاست .

۱۳۹- همه احکام و آداب مذهبی رسالتی جز تحریک اندیشه الهی در انسان ندارند . آنچه که تقوا نامیده می شود پرهیز از ذهن عدمی است تا ذهن الهی خلاق شود .

۱۴۰- حدیثی از ائمه اطهار میگوید "مؤمنان ما در مطالعه قرآن با خداوند دیدار می کنند" – این همان جریان مطلق سازی اندیشه در عرصه ادراک بصری است که در مطالعه و تفکّر در آیات حاصل می آید . و لذا آخرین کتاب خدا در نزد بشر قرآن نام دارد یعنی کتاب خواندن و اندیشیدن! قرآن، نور است و اندیشه را نورانی ساخته و چشم ذهن را می گشاید و دیدار حاصل میآید. و این تجربه شخصی بنده در قرآن است .

۱۴۱- و امّا آنانکه قرآن را می خوانند و در آن اندیشه نمی کنند به سواد (سیاهی) الفاظ مبتلا شده و کورتر می شوند و لذا گمراه می شوند که فرمود : قرآن کافران را گمراه می سازد .

۱۴۲- هر مطالعه ای که با تفکّر توأم نباشد بر ظلمت و جهالت می افزاید و حجابی می شود بین ذهن عدمی و ذهن وجودی. و این علم بغی است در قرآن. و همان است که رسول ما می فرماید که: علم حجاب اکبر است .

۱۴۳- از قرآن اشدّ علم و اشدّ جهل و اشد نور و اشد تاریکی و اشد ظلم و اشد عدل و اشد مهر و اشد قهر و اشد ایمان و اشد کفر و اشد لطف و اشد شقاوت و اشد صدق و اشد نفاق حاصل می آید زیرا قرآن اندیشه مطلق است . زیرا حاصل دیالوگ ذهن عدمی محمّد با ذهن الهی است به تمام و کمال و جمال . حاصل دیالوگی مطلق با جمال مطلق . یک دیالوگ کامل سمعی – بصری با مطلق .

۱۴۴- اسلام مذهب انسان مطلق است که جناب حضرت مطلق از چنین انسانی به وجد آمده و بخودش تبریک می گوید و از مطلقیت خویش فراتر می رود و فتبارک الله و الله اکبر می شود .

۱۴۵- الله اکبر ، خدا نیست بلکه انسان مطلق است که در عشقی مطلق ، الله را از وادی عدم عمائی اش به عرصه لقاء و جمال مطلق آورده است . محمّد و علی را می گویم . الله اکبر حاصل دیالوگ محمّد و علی است . و لقاءالله و معراج محمّد و علی چیزی جز تجسم اندیشه این دیالوگ نیست که این دو را در آسمان هفتم به دیدار با جمال و کمال مطلق یکدیگر رسانیده است . خدا فقط خدای محمّد و علی است و آنکه آنان دیدار کردند در جریان عشق و اندیشه مطلقی که با یکدیگر داشتند .

۱۴۶- " در ازل خدا یک کلمه بود و آن کلمه هم خدا بود " – این حدیث قدسی که در انجیل هم آمده است و تورات ، دال بر درستی ادعای مورد بحث ماست . هزاران سال آدمی درباره این کلمه اندیشید تا در اندیشه اش او را شناخت و دید . این اندیشه آدمی بود که کلمه خدا را در جمال مطلق آفرید و دید . آنچه که محمّد و علی و عارفان دیدار کرده اند و بشریت در قیامت کبرا

دیدار می کند چیزی جز جمال کلمه الله نبوده و نیست و نخواهد بود . کلمه ای که در کارگاه ذهن آدمی آفریده و تعیّن و وجود یافته است .

۱۴۷- کل جهان هستی و زمین و آسمانها و بهشت ها و دوزخ ها تصویر اندیشه کلمه الله است .

۱۴۸- آنانکه اندیشه را در مقابل عشق تحقیر و تعطیل می کنند نه اندیشه دارند و نه عشق . عشق همان اندیشه مطلق است .

۱۴۹- آنچه که قابل تحقیر و تعطیل است نه اندیشه پرستی که فن پرستی است هر چند که فنون هم محصولات اندیشه های حقیر است و حاصل تحقیر اندیشه است .

۱۵۰- تکنولوژی مدرن محصول ذهن عدمی منفک از ذهن الهی است که بواسطه ذهن الهی تکفیر و لعن شده و به درک اسفل افتاده است که آستانه عدم است . و لذا حیات تکنولوژیکی تجربه نابودشده گی انسان است تا به ذهن الهی خود روی نماید . پس ذهن عدمی نیز دارای ذاتی الهی است و به ذهن الهی بازمی گردد که انّا لله و انّا الیه راجعون!

۱۵۱- ذهن عدمی در انسان همان عدم است که مد نظر خدا قرار گرفته است و سایه وجود است .

۱۵۲- "بمن گوش بده. من خدای یکتایم و جز من خدائی نیست پس مرا پرستش کن" قرآن – این ندای ذهن الهی به ذهن عدمی انسان است .

۱۵۳- اندیشه ، عجیب ترین و جادوئی ترین صنعت و هنر و علم خداوند در نظام هستی است . بنگرید که کل کائنات با آسمان هفتگانه اش در ذهن آدمی حضور دارد و اینست که علی (ع)، انسان را جهان صغیر و جهان را انسان کبیر می نامد. رابطه این صغیر و کبیر کل اسرار است.

۱۵۴- به زبان ساده کل عالم هستی به لحاظ مادیت و موجودیت فشرده شده و تبدیل به مغز آدمی شده است . اندیشه حاصل این تراکم مطلق است. پس خود ذهن و مغز آدمی پدیده ای مطلق و مطلقِ مطلق است . این مطلق که در معنای انقباض و فشردگی تجسم می یابد بایستی باز شود و انبساط یابد و عین جهان شود . کار اندیشه اینست.

۱۵۵- درک نظریه سیاهچاله ها در فضا به درک ماهیت مغز آدمی یاری می رساند. سیاه چاله عبارت است از ادغام و تراکم و انقباض دهها ستاره و سیاره و بلکه کهکشان در یک حجم واحد و محدود و لذا همه کائنات بسوی این نقاط جذب میشوند و این نقاط به مثابه میخ های کائنات هستند و هیچ نوری از آن خارج نمی شود. حال تصور کنید که کل کائنات در حجمی به اندازه مغز آدمی متراکم شده است. و بیهوده نیست که انسان کامل را قطب عالم امکان گویند و خداوند جهان هستی را به تسخیر انسان درآورده است . این بدلیل سازمان و جنس و ماهیت مغز انسان است. این مغز انسان است که هستی را بسوی خود میکشاند. این جاذبه همان ادراک و اندیشه گری است .

۱۵۶- اندیشیدن بمعنای بمباران کردن مغز است تا به حد اشباع که رسید به انفجار برسد و این انفجار منجر به دیدار با جمال مطلق هستی و هستی مطلق می شود .

۱۵۷- جز خدا وجود ندارد و وجودی جز خدا نیست . پس کل عالم هستی حضور خداست و اما جمال واحده او جز در مغز آدمی که فشرده عالم هستی است درک نمی شود . یعنی مغز آدمی چنان خلق شده که بتواند جمال واحده هستی را مشاهده کند .

۱۵۸- بمباران مغز جز بواسطه کلمه الله ممکن نیست تا مغز جمال الله را متجلّی سازد .

۱۵۹- اندیشه درباره اندیشه تنها راه تفکّر درباره خداوند است که به جنون و کفر نمی انجامد . و لذا گفته شده است که هر که خود را شناخت خدا را شناخت و نه بالعکس . و خود آدمی همان ذهن اوست . پس ذهن شناسی خود در خود و بواسطه خود به خداشناسی می رسد تا خدابینی .

۱۶۰- پس ذهن آدمی حضور مطلق و جمالی خداست و لذا صورت این سر هم همانطور که خود گفته است از صورت اوست .

۱۶۱- ذهن انسان کارگاه خلق جمال خداست .

۱۶۲- هر که این حقیقت را به یقین باور داشته باشد محل ظهور خدا می شود و به این یقین نمی توان رسید جز از طریق اندیشه درباره این حقیقت . و این ادعائی به ثبوت رسیده است در خود اینجانب به کرّات . پس من خود حجّت درستی ادّعای خویشم .

۱۶۳- اندیشه و کل جریان ذهنیت بشری سنتز دیالوگ وجود – عدم در مغز است همانطور که شرحش گذشت . این کارگاه خلقت روحانی انسان است و این سخن مولانا به حق است که : ای برادر تو همه اندیشه ای !

۱۶۴- تاریخ بشری تاریخ اندیشه است . تمدن بشری نیز تمدن اندیشه است . کل تکنولوژی نیز تکنولوژی اندیشه است بمعنای برون افکنی اندیشه بقصد سلطه بر جهان و تبدیل آن .

۱۶۵- کل مذهب نیز مذهب اندیشه است . مذهب بمعنای راهی که عدم بسوی وجود می پیماید .

۱۶۶- کل سیر تکامل اندیشه از کلمه و معنا است بسوی تجلّی و جمال . پس اندیشه جمالی (شهودی) اندیشه ای کامل است همانطور که کمال جهان هم قیامت کبراست که عرصه ظهور کلمه الله است .

۱۶۷- رسول ما محمّد مصطفی می فرماید "خدای را چنان عبادت کن که گوئی می بینی اش" این تلاش عابد برای بصری کردن اسمای سمعی و کلامی است تا تصویر کلمه الله که ذات است . همین امر رسول اساس دیگری از حضور امام در نماز مأموم است و لذا در نماز امامیه تصویر صورت امام در اقامه نماز امری واجب است و بدون آن نماز خودبخود بواسطه حضور اجنه و شیاطین و وسواس الناس و خناس و اندیشه های کلامی باطل می شود و معضله شکیّات نماز بدون وجود امام و تصویرش در ذهن و دل و مقابل نمازگزار (تجلّی) هرگز قابل حل نیست . بنابراین تصویر جمال امام و عارف رهنما در مقابل دیدگان مؤمن نمازگزار تنها راه تحقق امر رسول در باب عبادت است زیرا امام وجهی از وجه الله است و از درب جمال امام است که نماز برای مؤمن مترادف با معراج می شود و لقاءالله در مراتب . این جهادی برای تحوّل کلمه الله به لقاءالله است. تحول اندیشه سمعی به اندیشه بصری. و این کل راه بین دانستن تا دیدن است راه بین علم و عرفان. پس این همان واقعه خلقت ازلی است از کلمه الله تا لقاءالله. پس نماز عارفانه کارگاه خلقت است از ازل تا ابد. پس نمازگزار باید بداند که در چه کاری است. او در حال خلق جهان است. پس نماز همان واقعه خلافت اللّهی انسان است. و این همه از جریان ذهن و اندیشه مطلق است. نماز کارگاه اندیشه مطلق است.

۱۶۸- سلطان تبدیل کلمه الله به لقاءالله یعنی محمّد مصطفی می فرماید " خداوند نور چشم مرا در نماز قرار داده است " و این یعنی چشم محمّدی در نماز قادر به خلق جمال از کمال است یعنی خلق صورت از کلمه . خلق وجود از عدم . و این قیامت کبراست و لذا محمّد ختم کننده نبوّت است یعنی ختم کننده خداپرستی کلامی و سمعی و برپا دارنده قیامت پنجاه هزار ساله در آخرالزّمان .

۱۶۹- کل تاریخ هستی همانا تاریخ تحوّل کلمه به جمال است تاریخ تحول کلمه الله به لقاءالله . و پایان بخش این تاریخ هم محمّد است و لذا معروف به خاتم است . این پایان بخش همان آغازگر نیز هست که همو میفرماید " هنوز آدم در میان آب و گل بود که من نبی بودم "این همان کلام خداست که به محمّد میفرماید که "اگر قرار نبود که تو را بیافرینم هیچ چیزی نمی آفریدم". پس "محمّد" آن کلمه و اندیشه ای در ذهن خدا در وادی عماء بود که باعث خلقت عالم هستی شد . یعنی کلمه " محمّد " همان عنصر خلّاق در ذهن خداست .

۱۷۰- کارخانه ذهن و اندیشه گری بشر با کلمه الله آغاز بکار می کند همانطور که هر کودکی با این سئوال شروع به اندیشیدن می کند و ذهنیت در او خلاق می شود که: از کجا آمده ام و چه کسی مرا آفریده است! و اینست حدیثی منسوب به رسول اکرم میفرماید که: هر که به این اندیشه دچار شد که از کجا آمده و به کجا می رود، رستگاریش آغاز شده است. یعنی خلقتش آغاز شده است خلقت روحانی اش.

۱۷۱- همه سئوالات ذهن به کلمه خدا می انجامد و این کلمه سرآغاز خلقت جدید و روحانی انسان است اگر پیگیری شود. این کلمه آدمی را یا به لقاءالله می رساند و یا وجه الله که همان امام زنده است و درب لقاءالله می باشد.

۱۷۲- اگر کلمه الله در ذهن آدمی تمامیت ذهن عدمی را تسخیر و تبدیل نکند و منیّت را ذوب نسازد ذهن به تسخیر ابلیس میآید و تبدیل به خدای ابلیس میشود که خدای درک اسفل السافلین بشر است خدای لعن شدگی در دوزخ . و چنین ذهنی در عداوت و انکار با موحدین قرار می گیرد همانطور که خدای ملایان بنی اسرائیل چنین شد .

۱۷۳- بیهوده نیست که رسول ما محمّد مصطفی ، عقل را نور اوّل می داند که نور دین و محبّت دو شعاع از تجلی آن است . این نور اندیشه است زیرا عقل از ارکان ذاتی اندیشه خلاق است . زیرا عقل همان اراده به تسلیم نمودن ذهن عدمی به ذهن الهی است و در این تسلیم و ارادت است که کارخانه اندیشه خلاق می شود و دین و محبّت نخستین محصولات این کارخانه اند و سپس فرقان و عرفان از بطن دین و محبّت .

۱۷۴- هر کسی با زیر نظر قرار دادن جریان تفکّر در خویشتن بوضوح می بیند که این واقعه چیزی جز به محضر استاد و عقل کل رفتن و گفتگو و مشاوره با او نیست و یا مناظره و جدال . این همان رابطه ذهن عدمی با ذهن وجودی است. رفتن ذهن آدمی به محضر ذهن الهی . و اینست که علی(ع) میفرماید : ساعتی تفکّر برتر از سالها عبادت است. و یا می فرماید: برترین عبادات معرفت نفس (تفکّر در احوال خویشتن) است. پس درمی یابیم که عبادت از جنس تفکّر است و عبادت حقیقی و عارفانه صد البته برترین نوع تفکّر است . چرا که عبودیت بمعنای پرستش اگر بواسطه شناخت نباشد امری مهمل و خرافی و بلکه مالیخولیائی است . پس عبودیت از محصولات تفکّر است و اینست که دین یکی از انوار عقل است و وحی هم یکی از عالیترین نوع گفتگو با ذهن الهی است پس نوعی تفکّر است .

۱۷۵- چرا محمّد(ص) را عقل کل گویند؟ زیرا در جریان اندیشه به دیدار با جمال ذهن الهی نائل آمد و این کمال اندیشه و عقل است .

۱۷۶- آنان که بین عقل و دین و بین وحی و اندیشه تفاوتی ذاتی قائل هستند دچار شرک و نفاق می شوند همانطور که شده اند. دین کمال عقل است و وحی هم کمال اندیشه است . و کمال اندیشه همان اندیشه شهودی (بصری) است که کمالش لقاءالله است در مراتب .

۱۷۷- علی(ع) می گوید "دوزخی جز بی معرفتی نیست" و در نقطه مقابلش اینست که بهشتی جز معرفت نیست . در حقیقت دوزخ همان تعطیلی تفکّر است که ذهن را مبدل به ظلمات می سازد و در چنین ذهنی همه القاعات از شیطان است که بصورت بارقه هائی شتابزده و حریصانه و هراسناک به مغز متبادر می شود و فرد را به اعمالی کورکورانه و ظلمانی می کشاند و هر عملی موجب گشایش دربی از دوزخ می شود که ظلمت است و آتش است .

۱۷۸- ذهن عدمی چون در انکار و تکفیر نسبت به ذهن الهی قرار می گیرد در ظلمات می افتد و لانه شیاطین و اجنه می گردد و ارادهٔ فرد بکلی به تسخیر در می آید. در چنین انسانی آنچه هم که عقل و خرد و اندیشه نامیده می شود داده های علمی ـ فنی ـ اقتصادی ـ سیاسی ـ بهداشتی ـ درمانی از بیرون است و اراده اش بازیچهٔ این داده هائی است که دم به دم باطل میشوند و در نهایت این ذهن ظلمانی نیز دیوانه می گردد و حتّی در قبال این داده ها هم پاسخگو نیست. این نیهیلیزم حاکم بر جهان مدرن است که مکتب اصالت پوچی و بی ارادگی و دمدمی مزاجی است که گاه مکتب عشق و حال هم نامیده می شود . عاقبت سیستماتیک این نوع ذهنیت شیطان پرستی است که در عصر جدید در همه جای جهان دیده می شود. این غایت ایدئولوژیکی ذهن ظلمانی است .

۱۷۹- همهٔ حقایق پیشاپیش گفته شده است و همهٔ اسرار عیان گردیده است و کار آدمی کشف و بازیافت (ذکر) آنهاست و این همان واقعهٔ خلقت جدید است خلقت روحانی انسان . و مخزن این حقایق و اسرار همان ذهن الهی در بشر است . این همان لوح محفوظ است . این همان کتاب وجود است که " تو خود برای خواندن کتاب وجودت کافی هستی " قرآن ـ آنچه که علم حقیقی ، حکمت و عرفان و فرقان و قرآن و کشف و شهود و معراج خوانده می شود حاصل این بازخوانی است و بازجوئی از ذهن الهی خویش که در یک کلمه " ذکر" نامیده شده است و تمام احکام دین برای رسیدن به این ذکر است .

۱۸۰- از ابتدائی ترین تفکّر تا معراج و لقاء الله طیف ذکر است زیرا آدمی قبلاً با خدایش در لحظۀ الست دیدار کرده است و باید آنرا به یاد آورد . و متأسفانه همۀ احکام دین و شریعت در نزد عامۀ بشری خود مبدّل به هدف شده است و ذکر از یاد رفته است و این مهلکترین نوع بت پرستی است که به اشد کفر یعنی نفاق می انجامد . بنابراین مهمترین اقدام نجات بخش و حیات بخش دل و دین و ذکر همانا ترک یکبارۀ همۀ این احکام سهوی و بت پرستانه می باشد . این احکام بت شده ثقیل ترین و ظلمانی ترین و شقی ترین حجابهایند از نماز و روزه و حج و خیرات و مبرات و ادعیه و زیارتها و تعزیه های مذهبی و غیره . ترک هر آنچه که مُهر و نشان مذهب دارد که بجای خدا پرستیده می شوند و اینست که رسول ما می فرماید که زنا و ربا و خمری که بدون شرک بخدا انجام شود تماماً بخشوده می شود . ولی همانطور که در قرآن می خوانیم نمازی که پرستیده میشود اشدّ شرک و معصیت نابخشودنی و نعره خدا را به همراه دارد .

۱۸۱- وقتی خداوند در کتابش علم وحی را به ذاکرین رجوع می دهد معلوم است که تفکّر از جنس وحی و درجه ای از وحی است همانطور که رسول ما ، عقل را وحی بدن می نامد . پس عقل مقدّم بر دین است و اعتبار وحی هم به عقل و تفکّر و ذکر است . و لذا قرآن تماماً اصول و ارکان و الفبای تفکّر و تعقل و تذکر است و لذا همۀ قرآن دعوت به فکر و ذکر است و آنانکه قرآن را از قلمرو تفکّر عامه خارج می کنند از مصادیق سد کنندگان راه دین هستند و دکان داران دین که جز رونق و استمرار این دکّان همّ و غمّ دیگری ندارند . اینان نگران گمراه شدن مردم نیستند بلکه نگران بیدار شدن آنهایند و کسادی دکّان خود . اینان بانیان تاریخی تجارتی بس پیچیده بنام شریعت هستند .

۱۸۲- مطلق نگری و آرمان خواهی و آرزو پرستی های بشر و حرص بی پایانش در امور جمله دال بر مطلق بودن ماهیت و عملکرد ذهن انسان است .

۱۸۳- جاودانگی موجودات در عرصۀ گردش و تغییر و تحولات دلیل دیگر بر مطلق بودن کارخانۀ ذهن است زیرا این ذهن است که این جاودانگی را درک می کند و بلکه آنرا جاودانه می سازد . ذهن کارخانۀ مطلق سازی و جاودانه سازی امور است در معنا و مادۀ جهان .

۱۸۴- میزان اقتدار ذهن هر کسی همان قدرت مطلق نگری و جاوید سازی امور است . ذهن هائی که مطلق و جاودانگی را درک نمی کنند تعطیل هستند و فقط از ذخائر حافظۀ موروثی و عاریه ای استفاده می کنند .

۱۸۵-یکی از برجسته ترین نشان اقتدار در خلاقیت ذهن همانا تفهیم و تعلیم حقایق و معارف مطلق و جاودانه به دیگران است.

۱۸۶- آثار و کتبی که دارای مفاهیم و حقایق مطلق و جاودانه هستند ولی قادر به انتقال و ابلاغ آن به مخاطب نیستند دال بر ناقص بودن نویسنده آن است که از ذهنی خلاق و مطلق برخوردار نیست و چه بسا ذهنش تعطیل است و جز حافظه بهره ای دیگر ندارد . این ذهنی است مصرف کننده محض و فاقد تولید .

۱۸۷- در قرآن کریم " خودفروشی " بزرگترین جرم و گناه انسان است. علی(ع) نیز میفرماید " آنچه را که از خود می فروشی در دو جهان جبرانی برایش نمی یابی". این "خود" همین ذهن مطلق آفرین انسان است.

۱۸۸- برخی در نقد به ما می گویند که " شما قبلاً در مذمّت و تحریم ذهن سخن بسیار گفته ای چگونه است که اینک آنرا تا سر حد الوهیت تقدیس می کنی . " مذمت و تحریم سابق ما درباره ذهن مربوط به ذهن عاریه ای و حافظه ای و مدرسه ای و فنّی در قبال دل است که کانون ایمان و عشق به پروردگار است . ولی این ذهنی که از آن سخن می گوئیم ذهن الهی و خلاق است که مکمل دل می باشد و امر " کن " در دل را فیکون می سازد یعنی ذهن آفریننده . دل کانون امر " کن " از پروردگار است و ذهن هم مجری این امر می باشد . و جمع دل و ذهن همان کارگاه کن فیکون است .

۱۸۹- در قرآن کریم آنچه که "قلب" نامیده می شود فقط دل نیست بلکه ذهن را هم شامل است و لذا هم کانون ایمان است و هم علم و حکمت است . آنچه که "فؤاد" نامیده می شود مترادف دل در فرهنگ ماست که قلمرو احساس و عشق محض است.

۱۹۰- در قرآن کریم ذهن عاریه ای و حسابی و فنّی که صرفاً قلمرو دنیا و دنیا پرستی است " ظن " نامیده شده است و لذا خدای ظن هم که خدای عاریه ای و موروثی و بیرونی است همان هوای نفس می باشد که پرستش آن شرک و معصیت است .

۱۹۱- در حقیقت آنچه که در قاموس قرآن موسوم به "نفس" است و در فرهنگ فارسی "روان" نامیده می شود جریان رابطه بین دل و ذهن می باشد یعنی احساس و اندیشه. این همان رابطه بین کُن و فیکون است: اراده و عمل!

۱۹۲- آنچه هم که تحت عنوان اندیشه گری در نزد برخی عارفان ما همچون مولانا مذموم و مطرود است ذهنیت علیّتی- فنی- عاریه ای محض است که اسیر دنیا و مادیت جهان است و در تاریکی بسر می برد و با ذات هستی بیگانه است و عشق را درک نمی کند یا منکر است .

۱۹۳- ماده اولیه کارخانه ذهن آدمی همان کلمه است و برترین و خلاق ترین این کلمات که امّ الکلمات است کلمه الله می باشد که قرآن نیز می فرماید که " کلمه الله عالیترین کلمات است " کلمة الله هی العلیا .

۱۹۴- در قرآن کریم آنچه که شرک نامیده می شود که نابخشودنی ترین گناهان است پیروی از جهل خویشتن است یا جهل دیگران . و لذا حتی اطاعت کورکورانه از والدین و جامعه عین شرک و ظلم نامیده شده است . پس کارخانه شرک زدائی نیز همان تفکّر و تعقل است .

۱۹۵- پس شرک از منظر اندیشه و ذهنیت همان اطاعت از اموری است که ذهن آدمی آنها را درک و فهم و تصدیق نمی کند و درباره اش یقین و اطمینان روشن ندارد . یعنی همه اعمال عاریه ای و تقلیدی شرک محسوب می شوند: نادانی را شریک دانائی قرار دادن: غیر را شریک خویش قرار دادن. و چون ذهن همان الوهیت و روح الفکر است پس عین شریک گرفتن برای خداست .

۱۹۶- اطاعت جاهلانه و صرفاً عاطفی از والدین یا همسر نیز در قرآن از مصادیق شرک است و این بدان معناست که ذهن حق ندارد که یک امر عاطفی و قلبی را بدون تفکّر و تعقل و یافتن یقین درباره اش به فعل آورد . یعنی " کن " که امر محض دل است بایستی در ذهن به عرصه تفکّر و روشنائی و باور عقلی آید و سپس عمل شود و فیکون آید .

۱۹۷- پس شرک عاطفی – قلبی هم داریم که اشد شرکهاست و لذا پیروی از همسر و فرزندان و والدین که پیروی صرفاً عاطفی است از آفت های بزرگ دین و عقل است و اینست که همسر و اولاد و نژاد دشمنان دین محسوب شده اند زیرا اساس شرکی روزمره و دائمی هستند که کورکورانه بر ذهن تحمیل می شوند و ذهن را به پیروی از جهل می کشانند .

۱۹۸- پس پیروی از عشق کور نیز شرکی عظیم و بلکه از عمیقترین شرکها می باشد . یعنی امور و امیال عاشقانه بایستی به کارخانه ذهن وارد شده و تعقل و تفکّر و تذکر و تدبّر شوند و سپس اگر به حق بودند پیروی شوند . در غیر اینصورت ظلم است یعنی ظلمی در حق ذهن است و ذهن را به ظلمت و تاریکی می کشاند و این ظلمی عظیم در حق خویشتن است و معصیتی بر پروردگار که : ظلم نمی کنید الا بخودتان !

۱۹۹- چرا که دل آدمی همانقدر که کانون کُن الهی است می تواند مدخل وسوسه های شیاطین و اجنه و وسواس ناس و خناس باشد که اموری ظلمانی اند . پس نبایستی دربست و کورکورانه از دل اطاعت کرد . این هوای نفس است .

۲۰۰- هوای نفس اصل اعمال کافرانه و گناهان آدمی است پس فقط بقدرت تفکّر و تعقل می توان هوای نفس را از القاعات و الهامات الهی تفکیک نمود . زیرا القاعات شیطانی و جنّی هم غیبی محسوب می شوند و به صرف غیبی بودن نبایستی از امور دل کورکورانه اطاعت نمود . پس محک تشخیص امر حق و باطل همان فکر و ذکر و عقل و حکمت است .

۲۰۱- برخی معلمین اخلاق ، مطلق گرائی ذهن را از انحرافات آن می دانند و در نقطه مقابلش تعادل را پیشنهاد می کنند که نوعی التقاط گرائی و شرک آشکار است و عدل نیست .

۲۰۲- عدالت ذهنی و فکری اینست که ذهن عدمی (آدمی) متعادل و همطراز ذهن الهی شود و این همان مقام خلافت اللهی در قلمرو اندیشه و ادراک است . ولی تعادلی که اکثر معلمین اخلاق در قبال مطلق گرائی ذهن مطرح می کنند التقاط و شرک بین ذهن عدمی و ذهن وجودی است .

۲۰۳- همه معارف توحیدی و اصول دینی مطلق هستند یعنی جاودانه اند . عالم وجود عالم مطلق است یعنی جاوید است . همه امور اخلاقی مطلق اند یعنی جاودانه اند . نسبی گری و التقاط عین شرک است که مزوّرانه مترادف واژه تعادل قرار می گیرد . این تعادل آشکارا شرک و معصیت است .

۲۰۴- آنچه که کمر ذهنیت و تفکّر و تعقل را می شکند و نام خود را تعدیل می نامد امر شیطان است که نهایتاً مولّد گناهان مصلحتی است که در رأس آن دروغ مصلحتی قرار دارد که بزرگترین خصم عقل و علم و اخلاق و دین است .

۲۰۵- آنچه که اخلاقیات را مطلق و ذاتی و جاوید میسازد تفکّر خلاق و ذهن الهی است و آنچه که آنرا نسبی و مشرکانه میسازد عواطف کور و هوای نفس است که از وسوسه های شیطانی در حریم دل برمی خیزد که بزرگترین خصم اندیشه الهی و مطلق گرائی است .

۲۰۶- آنچه که بین عشق و فسق ، عدل و التقاط ، مصلحت و شرک و نهایتاً امر حق و باطل تشخیص می دهد عقل و اندیشه مطلق است و نه اندیشه نسبی و بازیگر و حسابی و بازاری .

۲۰۷- و از همه مهمتر آنچه که بین دین خدا و دین شرک ملایان و خرافاتیان تشخیص می دهد نیز اندیشه مطلق و عقل است .

۲۰۸- پس آنان که عقل و اندیشه را تحقیر می کنند تا به گمان خود دین و وحی الهی را بالا برند یا حقه بازند و یا جاهلند و نمی دانند که حقانیت دین به میزان عقل است خاصه در آخرالزّمان که ختم نبوت است که کتاب و سنت نیز محکی جز عقل ندارد وگرنه دعوای بین شیعه و سنی هیچ حجتی برای حل و فصل ندارد.

۲۰۹- برخی عقل و اجماع را بر کتاب و سنت (ثقلین) افزوده اند تا به گمان خود آنرا تحکیم کرده باشند در حالیکه این عین شرک و تذبذب در دین خداست . عقل و اجماع عقلانی با کتاب و سنت جمع نمی شود بلکه اساس آن است و آن ذهن و اندیشه مطلق است و نه نسبی .

۲۱۰- چون حق اطلاق اندیشه درک و تصدیق شود همه دعواهای مذهبی برطرف می گردد . همه تردیدها و تفرقه ها و فتنه ها در دین و فرقه های مذهبی در اسلام برخاسته از تحقیر عقل است و ابطال اندیشه مطلق و حکمت و عرفان ناب که مغز دین است .

۲۱۱- این خود حجتی آشکار است که همه افراد و فرقه هائی که بر سر دین در طول تاریخ نبرد براه انداخته اند و خون مسلمانان مباح کرده اند و جان خود خریده اند دارای یک نشانه مشترکند و آن عداوت با عقل و عرفان است . فقط عارفان مذاهب هستند که با هم دعوائی ندارند .

۲۱۲- عرفان و حکمت توحیدی برانداز عقل ناب و اندیشه مطلق و ذهن الهی است و سنگ زیربنای ابدی دین خداست .

۲۱۳- فلسفه مشاء (ارسطوئی) که میزان اندیشه را قیاس نهاده است دارای ذاتی نسبی گرا و مشرکانه است زیرا ادراک عدمی (دنیوی) را به ادراک عدمی سابق به محک می زند و حاصلش نهایتاً عبث و نیستی است و نیهیلیزم فلسفی . در حالیکه فلسفه اشراق ادراک عدمی را به ذهن الهی محک می زند یعنی عدم را به وجود می سنجد نه عدم را به عدم . نه مخلوق را به مخلوق. بلکه مخلوق را به خالق .

۲۱۴- اینست که فلسفه مشاء در آخرالزّمان به نیهیلیزم اخلاقی و بلکه نیهیلیزم علمی رسیده است درحالیکه فلسفه اشراق به عشق اخلاقی می رسد و عشق عرفانی .

۲۱۵- آنانکه به ذهن مطلق و مطلقیت اندیشه محض اعتماد ندارند به خدا و به خود اعتماد ندارند به عقل اعتماد ندارند زیرا خدا را در خود نمی شناسند یعنی اتکاء به نفس ندارند یعنی از خود بیگانه اند. و این شامل حال همه پیروان فلسفه مشاء و قیاسیون می شود.

۲۱۶- آنچه که قدرت اندیشه و بلاغت سخن و نفوذ کلام نامیده میشود حاصل مطلق اندیشی و گوهره مطلق پرستی در اندیشه است.

۲۱۷- البته و صد البته اسطوره پرستی و پرستش اساطیر موهوم در فرهنگ ملل که یکی از بسترهای بروز جنون و جنایت کلان بوده است و اساس تخدیر عقل و اخلاق است نه تنها ربطی به مطلق اندیشی ندارد بلکه درست در نقطه مقابل آن قرار دارد زیرا اساطیر سر برآورده از تاریخ هستند نه اندیشه . و تاریخیگری در اندیشه دشمن درجه یک اندیشه مطلق و حزب ناب توحیدی است . همانطور که مذاهب تاریخی دشمن درجه یک دین زنده اند و قلمرو شرک در مقابل توحید .

۲۱۸- آنانکه ناب گرائی اساطیری را ناب گرائی فکری می پندارند مرز بین اندیشه و خرافه را نمی دانند . ناب
گرائی هیتلری و بنی اسرائیلی همواره در نقطه مقابل عقلانیت قرار داشته است و لذا جامعه را بسوی جنون کشانیده است و جنایت . ناب گرائی اسلامی نیز چنین بوده است مثل نهضت طالبان .

۲۱۹- مطلق انگاری در امور سیاسی آشکارا یک فرصت طلبی شیطانی برای تخدیر عقل جامعه جهت بقدرت رسیدن است . زیرا ذات سیاست اقتدارگرا بر شرارت و فریبکاری استوار است و لذا تماماً ضد عقلانیت است . پس مطلق انگاری سیاسی در نقطه مقابل مطلق انگاری اعتقادی و فکری قرار دارد و لذا همواره بانیان و حامیان مطلق انگاری سیاسی مفسدان بوده اند .

۲۲۰- دین مطلق است و کفر هم نسبی است . ولی هیچ اکراه و اجباری در دین نیست و امور مطلق دینی تا بواسطه عقل و اندیشه درک و تصدیق نشوند مقبول نمی آیند و دینی محسوب نمی شوند . و اتفاقاً امور نسبی جهان کافران و مشرکان است که تماماً جبّار و خفقان زاست .

۲۲۱- دین مطلق است هم در جریان اندیشه و هم عمل اخلاقی . آنکه احکام الهی در شریعت را مطلقاً تصدیق می کند و تلاش در اطاعت آن می نماید ذهن الهی اش خلاق و زنده می شود و عقل ناب و اندیشه مطلق شکوفا می گردد .

۲۲۲- هر استثنائی در اوامر الهی قرار دادن اساس شکستن کمر اندیشه الهی و اطلاق عقل است . و این از هنر شیطانی اندیشه مشرکان است . که دروغ مصلحتی ذات این شرک ذهنی است که الهیت ذهن را خدشه دار و تعطیل می سازد و ذهن عدمی را به دنیا پرستی می کشاند بطرزی کاملاً لطیف و مصلحت گرایانه و نسبی و فلسفی – مشائی .

۲۲۳- همه احادیثی که در اوامر و اطلاق الهی استثناء قائل می شوند جعلی اند ، مثل دروغ مصلحتی .

۲۲۴- از طرفی این حدیث وجود دارد که بارها از جانب رسول و امامان تصریح شده است که "دروغ مگوئید حتی به قیمت جان". و از طرفی دیگر این حدیث پدید آمده است که: دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز ! دومی جعل و شرک و ابلیسی است که حاکمان جور جعل کرده اند .

۲۲۵- دروغ قبل از آنکه اخلاق و عمل را فاسد سازد عقل و اندیشه را فاسد و تعطیل می کند .

۲۲۶- هر چیزی دارای حقی است که بدون آن باطل و فاسد می شود و حق اندیشه هم مطلق گرائی است .

۲۲۷- صدق و راستگوئی که از سنتهای بنیادین دین محمّد است در زندگی او به محک خورده است. آیا هیچ مصلحت و ارزشی برتر از جان محمّد آنهم در آغاز نبوّت او وجود داشته است؟ ولی می دانیم که ابوبکر در حالیکه محمّد را در کیسه ای پیچیده و بر دوش خود حمل می کرد تا از مرگ برهاند چون عاملان قتل محمّد از ابوبکر سئوال کردند که: این چیست که با خود حمل میکنی؟ پاسخ شنیدند که: محمّد! و بدینگونه جان محمّد از سوء قصد حتمی نجات یافت. این درسی در اطلاق اخلاق و دین و اندیشه است.

۲۲۸- البته برخی از کذابان ، وقاحت و رسوائی را صداقت می نامند تا شرارت خود را تقدیس کنند و دروغهای خود را لباس راستی بپوشانند . مثلاً زنی که خودنمائی می کند صادق نیست بلکه ریاکار و حقه باز است زیرا از این طریق دانه و دام انداخته است . همینطور است کسی که مفاسد نفس خود را بر زبان می آورد . این استفاده از راستی جهت ناراستی است .

۲۲۹- رسول اکرم می فرماید "کسی که علم و حقیقتی را پنهان می دارد مورد لعنت خداست و آتش دوزخ بر او مهیاست و خداوند او را واژگون می سازد." این بدان معناست که اندیشه مطلق و توحیدی چون در میان مردمان و در نزد حکام جور مورد اکراه است بر زبان نمی آید و این ظلمی در حق اندیشه و حقیقت است و کسی که آنرا بر زبان نمی آورد در نفس خود واژگون می شود و مورد لعنت الهی است یعنی ذهن الهی در وجودش او را طرد و لعن می کند و به او پشت می نماید . پس بایستی حقایق توحیدی و مطلق را بیان کرد و به مردم رسانید تا از آن حراست نمود و آنرا خلاقتر ساخت .

۲۳۰- پس واضح است که سانسور و خفقان فکری چه ظلمی بزرگ و معصیتی بر خداوند و جنگی با الوهیت او در بشر و جامعه است . و انسانهای خردمند و صاحب ذهن الهی و خلاق به هیچ قیمتی حق خودسانسوری ندارند و بایستی حقایق الهی را به مردم برسانند و اینست که علمای امت محمّدی به مثابه ورثه و اوصیای دین او هستند و برپا دارندگان دین خالص که همان دین مطلق است و معارف توحیدی و مبرّا از شرک .

۲۳۱- حق اندیشه و عقل و معرفت همان مطلقیت آن است و حق استمرار و تکامل آن تا رسیدن به مقام شهود نیز بیان و ابلاغ آن است . پس آزادی بیان اندیشه های مطلق ، حق اندیشه است و این حقی دینی است .

۲۳۲- بلوغ یعنی بیان اندیشه خودی . بلاغت نیز از بلوغ بمعنای رسانیدن پیام اندیشه خویش به دیگران است. پس آنکه هنوز قدرت بیان اندیشه خود را جدای اندیشه های عرفی – شرعی ، ندارد هنوز به بلوغ نرسیده است .

۲۳۳- پس بلوغ یعنی مطلق اندیشی و بیان آن . و همواره اندیشه مطلق و بالغ با اندیشه های رایج در جامعه در تنازع است زیرا اندیشه های عرفی مردم تماماً شرک و نسبی و مصلحتی است .

۲۳۴- " موسی (ع) چون به بلوغ رسید از جانب خداوند صاحب کتاب و علم و حکمت شد " قرآن – یعنی چون موسی به بیان و آشکار سازی اندیشه های مطلق و غیرعرفی خود پرداخت به معارف و حکمت های مطلق در جهان رسید. یعنی جمال اطلاق اندیشه اش را در بیرون یافت . یعنی اندیشه سمعی و کلامی تبدیل به بصری و شهودی شد. و این خلقت اندیشه است در جهان. این همان جهان به مثابه انسان کبیر است. این اجر اندیشه مطلق و بیان آن است. این حاصل آزادی بیان مطلق است که انسان بایستی برای اندیشه خود قائل شود .

۲۳۵- روزی سلمان فارسی به نزد رسول ما آمد که : "یا رسول من کافر شده ام زیرا به وجود خدا شک کرده ام ." رسول فرمود: "ای سلمان تو کافر نشده ای بلکه عارف شده ای." این بمعنای حق آزادی مطلق اندیشه و آزادی مطلق بیان است در دین محمّد (ص) .

۲۳۶- در مدرسه صفه در خانه پیامبر و نیز در مدرسه امام صادق(ع)، کافرانه ترین اندیشه ها به بحث و مناظره گذاشته میشد. و لذا از این دو مدرسه نخستین عارفان و حکیمان پا به عرصه وجود گذاشتند. این بمعنای درس آزادی اندیشه و بیان است: آزادی مطلق اندیشه و بیان مطلق !

۲۳۷- پیامبر اسلام می فرماید : " وای به روزی که غیرمسلمانان در اسلام بر مسلمانان سبقت جویند . " آزادی مطلق اندیشه و بیان آن ، یکی از قوانین اسلامی است که امروزه غربیان بر مسلمانان سبقت جسته و لذا جهان اسلام را به زیر سلطه خود گرفته اند و مسلمانان به تقلید از آنان می پردازند و این حق است .

۲۳۸- اندیشه مطلق و بیان مطلق ، حق ذاتی انسان بعنوان خلیفه خداست و آدمی فقط با این حق است که بر جایگاه ذاتی خود قرار می گیرد یعنی عادل می شود و به صلح و وحدت با عالمیان می رسد . پس این ادعا که اندیشه مطلق و آزادی مطلق بیان

موجب هرج و مرج و اغتشاش می شود ادعائی کاذب است . اتفاقاً سانسور و خفقان است که موجب اغتشاش و بلوا و ترور می شود . و این به تجربه معلوم شده است .

۲۳۹- چرا حکیمان و عارفان آرامترین و صالحترین انسانهایند و به خموشی می گرایند ؟ به دلیل اندیشه مطلق و بیان مطلق اندیشه است .

۲۴۰- مطلق اندیشی و مطلق گوئی ، حق خدا در انسان است و آنکه این حق را ادا نکند در خودش دچار ابطال می شود و بقول رسول اکرم در خودش واژگون می شود یعنی دچار طغیان واژه ها می شود که به زنجیر کشیده شده اند. این انتقام واژه هاست. انتقام کلمهٔ الله است که مطلق ترین واژه هاست زیرا " ال لا " یعنی بود نبود ! و این مطلق ترین واژه ها و مفاهیم است که موتور محرکهٔ ذهن الهی در بشر است .

۲۴۱- آنانکه کلمات و معارف مطلق خدا را از آسمان ذهن خود به زمین نمی رسانند و به مردم تحویل نمی دهند و یا بصورت رازوار و اسرارگونه و سربسته و شاعرانه می گویند در خود واژگون می شوند . و این عاقبت متفکّران شاعر مسلک است که شعر و استعاره وسیله ای برای خودسانسوری و ادا نکردن حق کلمه الله است و یا فلاسفه ای که شاعرانه و تمثیلی سخن میگویند و نگران جان و آبروی خویش هستند به بهانه رازداری از خدا !؟ خدا رازش را عیان کرده و اینها پنهان می دارند . واژگونسالاری یعنی همین !

۲۴۲- به یاد می آورم از زمانیکه کتاب "هستی بایستی" و "زندگینامهٔ ماورای طبیعی من" را به نگارش آوردم که بیان مطلق اندیشه مطلق بود بناگاه کوه قاف حکمت و عرفان در وجودم آتشفشانی شد و زان پس در مدت کوتاهی حدود دویست جلد کتاب از وجودم رخ نمود.و به یاد آن آیه در قرآن می افتیم که: چون موسی بالغ شد (پیامش را ابلاغ کرد) به او حکمت و کتاب دادیم.

۲۴۳- آنچه که آدمی را از اندیشه مطلق و بیان اندیشه اش مانع می شود ترس از جان و مال و تنهائی و رسوائی است . یعنی ترس از نابودی است . یعنی اعتماد نداشتن به وجود مطلق و الهی خویش است . و این یعنی کفر آشکار ! و خداوند کافران را که به او بد گمانند حکمت و عرفان و کتاب و فرقان و قرآن نمی بخشد .

۲۴۴- اندیشه مطلق از عدم ، وجود می آورد و وجود را به مهلکه عدم می افکند و می آزماید تا به اطلاق آن برسد . این همان اندیشه ای است که خداوند دل صاحبش را می آزماید و لایق درکِ حقّ امامت می سازد که مقام خلافت الهی است که علی(ع) میفرماید: "حق ما را درک نمی کنند الا ملائک مقرّب و پیامبران اولوالعزم و مؤمنانی که خداوند دلشان را آزموده است." و این مؤمنان همان مطلق اندیشانند و مطلق گویان چون حلّاج ها و مولوی ها و ابن عربی ها .

۲۴۵- مطلق اندیشان و مطلق گویان هر عصری همانا احیاء گران دل و دین و روح بشریت هستند که سرنوشت جوامع بشری را دگر ساخته اند و از اسارت نسبیت ها نجات داده اند در عصر ما کسانی چون گاندی ها ، شریعتی ها و خمینی ها از این دسته اند . و حتی مطلق اندیشانی کافرمنش نیز چنین اند مثل مارکس و نیچه . مطلق اندیشی کافرانه به حق نزدیکتر است از نسبی اندیشیدن مشرکانه .

۲۴۶- اندیشه ای مفسدتر و مهلکتر از معارف توحیدی نیست که به زبان و منطق نسبی و مصلحتی و قیاسی بیان می شوند. یعنی مطلقی که به محاق نسبیت افتاده است و به بازی گرفته شده است . مثل بازی با علم توحید در میان ملایان و بازی با عرفان در میان دراویش بازاری و بازی با عدالت در میان سیاست پیشه گان و بازی با عشق در میان شاعران و عوام.

۲۴۷- عشق و عرفان و عدالت و عصمت چهار رکن اندیشه مطلق و توحید ناب است که بواسطه تفاسیر نسبی و مشرکانه در میان مردم مبدل به اشد فساد و نفاق و جنون و جنایت شده است و این عذاب واژگونسازی اندیشه مطلق در قلمرو بازیهای دنیوی است . و این حق اطلاق حرف "ع" است .

۲۴۸- در کتاب "سرّ واژه" مطلقیت الفاظ و اصوات و حروف و کلمات الهی را در ذهن و سینه و حنجره و دهان آدمی بوضوح نشان دادیم و آشکار کردیم که چگونه واژه ها در قلمرو بیان و " فیکون" موجب واژگونی انسان جاهل می شوند و چگونه از بطن هر واژه و معنائی ضد آن رخ می نماید و انسان را واژگون می کند . این همان راز واژگونسازی انسان بواسطه قدرت

مطلقه واژه ها و معانی است . یعنی انسان بواسطه خود ـ سانسوری اندیشه و بیانش موجب گمراه سازی خود می شود و بدینگونه است که از اندیشه خیر آتش دوزخ رخ می نماید . این راز نیهیلیزم اندیشه و منطق و فرهنگ در تاریخ معاصر جهان است زیرا بشر مدرن بیش از هر زمانی با مطلق معانی و ایده ها و معارف خود می جنگد و تلاش می کند تا این امور مطلق را نسبی و دنیوی و بازیچه سازد .

۲۴۹- دیالکتیک بعنوان یک مذهب فکری حاصل نبرد انسان با مطلقیت اندیشه و معارف الهی است که عاقبت در فلسفه غربی به نیهیلیزم انجامید و در تمدّن غربی حاکم بر جهان هم به ابطال همه ارزشهایش رسید و خود براندازی (واژگونسالاری) رخ نموده است. این مذهب فلسفی را هگل قداست بخشید و سائر فلاسفه این مذهب را مبدل به دستگاه منطق علمی خود نمودند و بدین طریق بنیاد حکمت در غرب فرو ریخت که نیچه پیامبر این فروپاشی سیستماتیک و فلسفی است که خود را پیامبر نیهیلیزم (پوچی پرستی) می خواند. این حاصل نسبی سازی مطلق بود .

۲۵۰- آنهائی که مطلق را نسبی کردند عاقبت نسبی را مطلق نمودند و این زمینه پیدایش فاشیزم جهانی در لباس مکاتب و ایدئولوژیهای مادی و شبه مذهبی است که در جهان اسلام تحت عنوان حکومتهای اسلامی خودنمائی می کند و در جهان غرب هم تحت عنوان جهانی سازی تسلیحاتی و اتمی مفاسد اخلاقی . مثل ولایت مطلقه فقیه و ولایت مطلقه لیبرالها .

۲۵۱- این فساد و فاشیزم جهانی در دو فاز رخ می دهد : نسبی کردن دین و ارزشهای اخلاقی و عقلی و سپس مطلق سازی این نسبیت!

۲۵۲- در مرحله نخست دین و اخلاق و فقه و شریعت را نسبی و مصلحتی و سیاسی و به اصطلاح دموکراتیزه می کنند و سپس می گویند از آنجا که امر خدا مطلق است پس ما مطلق هستیم . به اسم مردم به نسبی سازی مطلق ها می پردازند و به اسم خودشان این نسبیت های بی بنیاد و سکولار را مطلق می سازند به اسم حکومت خدا بر زمین . همه حکومتهای اسلامی در عصر ما اینگونه اند و در تاریخ قدیم هم چنین بودند .

۲۵۳- اوّل می گویند دین را بایستی نسبی کرد تا مردم از آن نگریزند. و سپس می گویند دین را بایستی مطلق کرد تا دچار التقاط نشود. فاز اوّل جمهوری کردن اسلام است و فاز دوم هم مطلق کردن حکومت است. سوریه، ایران، لیبی، سودان، عربستان، پاکستان و... در عصر ما دارای چنین داستانی هستند.

۲۵۴- آدمی تا مطلقیت ذهن الهی و اوامر حق را در دل و جان و اندیشه خود تصدیق نکند همان دین و اخلاق نسبی هم بطور طبیعی از او جاری نمی شود و منافق میگردد. با تصدیق کردن مطلقیت دین و امر خدا در خویشتن است که آدمی بسوی حق قرار می گیرد و رهرو توحید ناب می شود در غیر اینصورت در نفاق می افتد که چاهی بی انتهاست. در نفاق بین ذهن آدمی و ذهن الهی. در نفاق عدم و وجود!

۲۵۵- آنچه که مطلقیت دین و امر حق را در تن و جان آدمی جاری و ساری می سازد نه عدالت این اطلاق بلکه رحمت این مطلق است و رحمت مطلقه خدا در بشر ! و لذا انسان کامل و مطلق مظهر رحمت مطلقه خداست و نه مظهر عدل مطلقه!

۲۵۶- اصلاً ذات مطلقیت اندیشه و دین و معرفت و اخلاق بر رحمت خداست زیرا عرش خدا بر رحمانیت او در بشر حکم میراند و انسان عرش رحمان است در قرآن.

۲۵۷- چرا که هستی آدمی محصول مطلق رحمت و ایثار خداست پس عدم آدم بر رحمت وجود مستقر شده است و لذا مقام خلافت اللّهی انسان بر عرش رحمان است که عشق است.

۲۵۸- پس مطلقیت اندیشه و ذهن الهی در مغز بشری دارای ذات رحمانی و عشق و کرم اوست و اینگونه است که اطلاق حق در انسان تبدیل به اخلاق عملی میشود و این اطلاق اخلاق است وگرنه چگونه عدم میتواند بار وجود بکشاند الا بر عرش رحمان.

۲۵۹- پس مطلق یعنی عشق ! و لذا آنانکه مطلق را نسبی می کنند عشق را به فسق بدل می کنند و این اساس هر گناهی است.

۲۶۰- آنچه که شرک نامیده شده چیزی جز نسبی سازی امور مطلق نیست . و این حاصل عدم درک رحمت خدا و عشق نفهمی بشر است . و این عین وجود ناپذیری و محبت ناپذیری است .

۲۶۱- اینست که رسول ما محمّد مصطفی زنا و ربا و میگساری کافرانه و مطلق را قرین رحمت و بخشودگی و بهشت میداند ولی عصمت و فقاهت و تقوای مشرکانه را گناهی نابخشودنی و مستحق دوزخ می خواند .

۲۶۲- اینست فرق کسی که ذات گناه را حلال میکند و شروع میکند به جانماز آب کشیدن و کسی که گناه را گناه میداند و مرتکبش میشود.

۲۶۳- سخن از ذهن الهی ، سخن از روح الفکر و نفس ناطقه رحمانی است که برای نخستین بار بواسطه امام باقر(ع) تعلیم داده شد. باقر بودن آن امام همام به معنای شکافنده و کاشف ذهن الهی در بشر است . بنابراین بایستی ایشان را بانی علمی فلسفه وحدت وجود در تاریخ دانست که این فلسفه را عین مذهب معرفت نفس نمود . او بانی اندیشه مطلق نیز می باشد و بانی و کاشف حضور خدا در ذهن بشری . او نخستین کسی است که حضور خدا را در حروف و الفبای زبان بشری آشکار ساخت و انبیاء و اولیای الهی را ذات حروف و الفاظ دانست که کمال این ظهور ذات را در محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سلمان تعریف کرده و این ظهور اندیشه مطلق و ذهن الهی در بشر است .

۲۶۴- امام محمّد باقر (ع) نه بعنوان امام بلکه بعنوان یک متفکّر به ذات فکر راه یافت . و امامت او نیز برخاسته از این ره یابی است و سائر امامان نیز هر یک دربی به ذهن الهی و اندیشه مطلق و نفس ناطقه رحمانی در بشرند و لذا آنها را "باب" نامیده اند و صاحبان ابواب و الباب الهی .

۲۶۵- "و چه می دانی که رحمان چیست؟" قرآن ـ رحمان همان ذهن الهی و عرش خدا در بشر است که نفس ناطقه اوست.

۲۶۶- این کشف کبیر امام باقر(ع) خود یکی از علل و اسباب رحمانی ختم نبوّت است و حجت بر این ادعای محمّدی که: "عقل وحی بدن است و فقط رهروان خودشناسی به حقایق دین من می رسند . " یعنی رهروان ذهن الهی در مغز خویشتن!

۲۶۷- آنگاه که ذهن الهی در مغز خویشتن کشف و درک می شود روح الفکر بر صورت ذهن آدمی نقش می بندد و انسان روح الله می شود و روح در جمال آدمی تجسد می یابد . یعنی نفس رحمانی در جسم انسانی جاری می شود و این حضور و حشر مسیح در بشر است .

۲۶۸- مسیح (ع) فقط یک فرد یا پیامبر نبود بلکه درب ظهور روح خدا از ماده بشری بود . و لذا عشق مسیحائی دربی به ذهن الهی است . و بیهوده نیست که در همه جا بهمراه امام زمان در هر دوران است . او ظهور نفس رحمانی است که دوشادوش نفس عرفانی امام است و این دو امر واحدی است .

۲۶۹- " و افزون آمد آنکه نازل کرد فرقان را بر بنده اش تا عالمیان را هوشیار کند و بیم دهد " قرآن ـ این کیست که افزون آمده است بواسطه نزول فرقان که همان ذهن الهی است در مغز بنده اش تا همه را هوشیار کند و اخطار دهد که : ای مردمان زین پس صاحب ذهن الهی هستید ! این کلمه الله است که بر عرش رحمان در مغز انسان به آستانه ظهور آمده است . این افزون آمدن کلمه به جمال است که : " عیسی کلمه ما بود " قرآن ـ

۲۷۰- کلمه ای که جمال یافت. این عرفان ذهن الهی در بشر است. و بیهوده نیست که عارفان ما پا به پای امام شناسی به مسیح شناسی پرداخته اند. زیرا از درب مسیح میتوان به امام رسید. و اینست که میفرماید "از روح الله مأیوس مباشید."قرآن. یعنی او شما را به ناجی و امام میرساند. و بیهوده نیست که میفرماید: "نصاریٰ بهترین دوستان مؤمنانند".

۲۷۱- کلمه "الله" همان ذهن الهی است. پس آنکه در خویشتن به جستجوی خداست به امام میرسد.

۲۷۲- کل جهان هستی نیز ظهور کلمه الله و ذهن خداست در عرصه صفات و افعال . و انسان مظهر جمال ذات این کلمه است .

۲۷۳- انسان تا تمامیت من خویشتن را در خویشتن طلاق ندهد به اطلاق ذهن خود نمی رسد یعنی به ذهن الهی نمی رسد و مطلق نمی شود و محل ظهور کلمه الله نمی آید . این معنای امامت است که اصل اول و آخر اسلام است .

۲۷۴- اسلام یک اصل بیشتر ندارد و آن امامت است مابقی اصولش در سائر مذاهب آمده است . و امامت یعنی ظهور کلمه الله در مغز بشری . و این عرصه قیامت است و آخر الزمان . یعنی آخر زمان ظهور کلمه الله .

۲۷۵- بنابراین آزادی اندیشه مطلق و بیان مطلق نیز از اصول دیگر اسلام در عرصه حیات اجتماعی است . و این همان امر بمعروف و نهی از منکر است که بقول امام صادق اساس اسلام است و نه فرع آن .

۲۷۶- یکی از بزرگترین بدبختی مسلمانان و جهان اسلام فقدان آزادی مطلق اندیشه و بیان مطلق است . این امر علت العلل استعمار زده گی مسلمانان و سلطه غرب بر جهان اسلام است و غرب زده گی مسلمانان . و این بدبختی عظیم برخاسته از وجود ملایان مشرک در جهان اسلام می باشد . پس راز غرب زده گی و سلطه غرب بر مسلمانان روحانیت شرک است و نه حکومتهای جور .

۲۷۷- " تنها شو تا بمن برسی " این حدیث قدسی که کلام خدا به بشر است همان پیام ذهن الهی به ذهن آدمی است . این تنهائی در دو حریم رخ می دهد : دل و اندیشه ! پاک شدن از عزیزان و یاران ! این پاک شدن موجب نزدیکی دل و اندیشه به عدم می شود تا از آستانه عدم طلب و عطش وجود رخ نماید و ذهن الهی در بگشاید که قلمرو وجود است . آنچه که دلتنگی و داغ فراق نامیده می شود احساس نابود شدن است . تا ذهن آدمی عدمیّت را در خود نیابد روی به ذهن وجودی نمی کند . عزیزان جملگی حدود وجودند و احساس وجود می آورند . چون این حدود برداشته شوند بی حدی رخ می دهد که احدیت است و جاودانگی و مطلقیت که از ذات نیستی سربرمی آورد و ذهن الهی – وجودی از بطن عدمیت ذهن آدمی آشکار می شود . این آشکاری نهایتاً همان لقاءالله در جهان بیرون است .

۲۷۸- احساس وجود آدمی در عالم خاک ماهیتی برزخی دارد یعنی وجودی متکی بر عدم است یا عدمی وجود نما. تمام فریب خوردگی انسان از این وضعیت است .

۲۷۹- وجود برزخی انسان وجودی در دیگران است و وابسته به غیر . همه تعلقات مادی و معنوی و عاطفی بشری حریم احساس وجود او در غیر هستند. او عدمی است که در موجودیت دیگران احساس وجود می کند و این احساس فریبنده و اساس ابطال انسان در جهان است. دل آدمی چون دست و دل و اندیشه از این قلمرو بیگانه از وجود بشوید عدمیت خود را در خود مییابد و طالب وجودی ذاتی و در خویش می شود و این آستانه ذهن وجودی– الهی است و حریم این صدای خدا که: تنها شو تا بمن برسی!

۲۸۰- عمیق ترین و ماندگارترین اندیشه ها آنهائی هستند که ریشه در دل دارند و این اندیشه هائی فعالند زیرا از منشأ "کن" در دل تغذیه می شوند و اراده به عمل می پذیرند . و اندیشه های قلبی عموماً از عواطف ما به سائر انسانهاست که در رأس آن خانواده قرار دارد که جدّی ترین اعمال بشر را سامان می دهند و محور سائر افعالند . این اندیشه ها که بر حسب ظاهر وجودبخش ترین اندیشه ها و اعمالند بزرگترین حجاب اندیشه و وجود الهی در بشرند و لذا سلب و دفع عمدی یا جبری این اندیشه و عواطف و اعمال موجب حس قحطی وجود و نابودی در بشر است و همین فراق و خلاء باطنی که همچون نابودی است زمینه طلب وجود از ذات خویشتن است و آستانه گشایش ذهن الهی . اینست که خداوند در کتابش همسر و فرزندان را دشمنان ایمان دانسته است و اساس جهاد پیامبران بزرگ و اولیای الهی برعلیه نژادپرستی در نفس خویشتن بوده است یعنی نبرد برعلیه وجود عاریه ای و بیگانه در خویشتن . و این همان عرصه تنها شدن نفس و دل و ذهن بشر است و رویاروئی با ذهن الهی در خویش .

۲۸۱- تنهائی عرصه رویاروئی ذهن عدمی و ذهن الهی است ، رویاروئی عدم با وجود .

۲۸۲- در احادیث مکرری از حضرت رسول اکرم آمده است که خداوند هر بنده ای را که بسیار دوست بدارد و برای خود گزیند از مال و همسر و فرزندان و شهرت در نزد مردم منزه و پاک می سازد. اینها قلمرو و عوامل وجود برزخی و ذهن عدمی اند

که علت بیگانگی آدمی از ذهن الهی خویش است . از دست دادن این قلمرو و عوامل موجب رجعت انسان بخویشتن خویش است که همان رجعت و کشف ذهن الهی است . زیرا ذهن عدمی از غیر خود تغذیه می کند ولی ذهن الهی خود – کفا و صمد و در ذاتش حکیم و علیم است و موجود و مطلق . ذهن الهی همان کانون وجود محض و هستی در خویش و ذات است .

۲۸۳- پس وجود حقیقی و مطلق و بذات همان ذهن محض است و نور معرفت. همانطورکه خداوند قبل از خلقت عالم هستی چنین بوده است یعنی ذهن محض و مطلق. ذهن بدون مکانی چون مغز انسان. و اما این ذهن مطلق در عرصه خلقت جهان در سر انسان دارای مکان شده است و این همان انسانیت است و مقام خلافت. این همان وجود لامکان در مکان است یا حضور وجود در عدم. این حضور در مغز آدمی موجب پیدایش ذهن عدمی آدم نیز شده است که به مثابه سایه این حضور است. و لذا ذهن خصوصی هر فرد بشری همچون ظلمتکده است و لذا به عالم موجودات بیرون پناه می برد تا صاحب وجود شود ولی در این پناهندگی جز تجربه نابودی حاصل نمیکند تا از این نابودی در جهان به ذهن الهی خود رجوع کند. این همان معنای "رجعت" در دین است و لذا کل دین امر به رجعت است رجعت به ذهن و وجود الهی خویش و دل کندن از وجود عاریه ای در جهان که جهان صفات است و بدون داشتن ذهن الهی فقط تجربه نابودی است در جهان. و شدیدترین این نابودی هم در روابط عاطفی با عزیزان رخ می دهد آنگاه که عزیزان از دست می روند و یا جفا و خیانت میکنند و این بزرگترین توفیق الهی برای انسان است تا به ذهن الهی رجوع کند.

۲۸۴- و اینست که از مهمترین و سرنوشت سازترین مراحل سیر و سلوک عرفانی وادی فراق است و بحرانی ترین مرحله از حیات هر بشری هم تجربه فراق میباشد. در این فراق انسان یا هلاک می شود به لحاظ روانی و ذهنی و یا روی به ذهن الهی میکند و از اسارت ذهن عدمی میرهد و از دنیا و اهلش پاک می شود و به وجود فی نفسه میرسد که وجود احدی است و این مقام خلافت اللّهی انسان است و جلوس ذهن عدمی بر عرش ذهن الهی در خویشتن.

۲۸۵- بزرگترین خصم وجود ذاتی و ذهن الهی در انسان همانا وجود تاریخی و ذهن اجتماعی است و لذا تاریخ زدائی و جامعه زدائی از ذهن عین عدم زدائی است و رهائی از وجود و ذهن برزخی- عاریه ای. که بدترین این خصم ها همانا خدای تاریخی- اجتماعی است و مذهب وراثتی. و این همان راز سوره عصر است که خداوند تاریخیت (عصر) را قلمرو خسران و هلاکت وجودی انسان نامیده است. پس برای رسیدن به احدیت وجود و ذهن الهی بایستی لم یلد و لم یولد شد یعنی منزه از تاریخ و نژاد.

۲۸۶- ذهن تاریخی– اجتماعی همان ذهن عدمی انسان است که در نقطه مقابل ذهن الهی قرار دارد. این ذهن بستر پیدایش موجودیت مادی– حیوانی بشر است که در حیات دنیا محکوم به مرگ و نیستی است و لذا ما آنرا عدمِ وجود نما خوانده ایم یا وجود برزخی. ولی ذهن الهی قلمرو هستی فی ذاته و جاوید است که مولّد هیکل نوری است که هیکل ابدی است همان هیکلی که مردان خدا را به معراج می برد. همان هیکلی که پس از مرگ زنده جاوید است.

۲۸۷- ذهن عدمی آدم ذهن مصرف کننده و حریص و ذخیره کننده و انبار است . ولی ذهن الهی خلاق و مولّد و سخی و ایثارگر است . ذهن تاریخی بلعنده و سلطه جوست و ذهن الهی هم تولید کننده و کریم است.

۲۸۸- منطق ذهن عدمی همان قیاس است و کمال فعالیتش علوم فنی است که تلفیق و تجزیه ترکیب اطلاعات و تجربیات عاریه ای و تاریخی – اجتماعی است.

۲۸۹- محک ذهن عدمی، دنیاست و همه یافته هایش را به ادراک غیر به محک می زند و این منطق قیاس است .

۲۹۰- ذهن الهی میزان و محکی در نزد خویش دارد و هر یافته ای را به درون می برد و می سنجد و این همان تفکّر است که موجب هدایت است.

۲۹۱- تفکّر در نزد خویشتن و قیاس در نزد غیر : این دو منطق ذهن الهی و ذهن عدمی است .

۲۹۲- همه مفاهیم و ارزشهای معنوی و اخلاقی و اخروی در نزد ذهن عدمی دارای ماهیتی اضدادی و واژگونسالار است و لذا هر خیری که از ذهن عدمی صادر می شود در بطن خود حامل شرّی نهان است . و لذا اخلاق ذهن عدمی ریائی و منافقانه است.

۲۹۳- ذهن عدمی از اخلاق ذهن الهی بعنوان یک حربهٔ لطیف و مکر استفاده می کند . این همان مذهب ضد مذهب است که مذهب ذهن عدمی بشر است که با ذهن الهی خود ارتباطی ندارد .

۲۹۴- ذهن عدمی همان "من" است ولی ذهن الهی "هو" (او) است .

۲۹۵- اصحاب یمین (اصحاب دست راست) در قرآن کریم پیروان ذهن الهی هستند . و امّا یاران دست چپ هم پیروان ذهن عدمی هستند . و مقرّبین کسانی هستند که در ذهن عدمی خود به کشف ذهن الهی نائل آمده اند یعنی خلفای الهی و عارفان واصل.

۲۹۶- انسان یا از طریق معرفت نفس و تحت ربوبیت حق به ذهن الهی خود میرسد و یا از طریق اطاعت از یک چنین انسانی.

۲۹۷- کشف ذهن الهی در انسان بزرگترین مکاشفه بشر در تاریخ است و این مقام امامت است که بانی آن ابراهیم (ع) و کامل کننده اش محمّد است . و علی هم نخستین کسی است که این کشف را تبدیل به تمامیت دین نمود که مکتب وحدت وجود و عرفان عملی است که مذهب آخرالزّمان و تنها راه نجات و تعالی انسان است .

۲۹۸- اکثر انسانها از حافظه خود بهره می برند و نه از ذهن خویش. یعنی ذهن در عمده بشریّت تعطیل است.

۲۹۹- دین آخرالزمان دین "ذهن" است این همان است که در شرق دور موسوم به مذهب "ذِن" می باشد که شعبات گوناگون دارد. این دو به لحاظ لغت هم دارای ریشه ای واحدند. ذن همان ذهن الهی است .

۳۰۰- آدمی یا پیرو "ذِن" است یا مرید "زن" که سلطان ذهن عدمی است. و اینست که زن بزرگترین خصم ذهن الهی (ذن) محسوب شده است. همه تفاوتها بین ذِن و زن است.

پایان